



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

کلام و
عقائد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
مَنْعَمَ كَلِيْبًا يَكَاة

الله

الله

الله

شرح حدیث

عرض دین

حضرت عبدالعظیم حسنی (ع)

آیة اللہ العظمیٰ صاحبی کتابخانہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

نویسنده:

آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۹	متن و ترجمه حدیث عرض دین
۲۱	مقدمه
۲۱	در ایمان و مراتب آن
۲۹	پیش درآمدی بر عرض دین
۲۹	عرض دین بر بزرگان و دین شناسان
۴۳	مسئله‌ی عرض دین در عصر حاضر
۴۷	پیشینه‌ی عرض دین
۴۸	عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۵۲	درس‌های اخلاقی از عرض دین
۵۲	حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۵۲	اشاره
۵۳	نکته‌ی دیگر
۵۹	شرح حدیث عرض دین
۵۹	بررسی سندی و متنی حدیث
۵۹	اشاره
۵۹	سند حدیث
۶۱	نکته‌ی روایی
۶۳	۱
۶۴	۲
۶۴	۳

۶۴	۴
۶۸	۵
۸۳	۷
۸۵	۸
۹۴	۱۰
۱۰۴	۱۱
۱۰۶	۱۲
۱۰۶	اشاره
۱۰۷	۱۲-۱. معراج
۱۱۴	۱۲-۲. سؤال قبر
۱۱۵	۱۲-۳. بهشت و آتش
۱۱۵	۱۲-۴. میزان
۱۱۶	۱۲-۵. صراط
۱۱۶	۱۲-۶. معاد
۱۱۸	۱۳
۱۲۰	۱۴
۱۲۷	فهرست منابع و مآخذ
۱۲۹	آثار حضرت آیت الله العظمی صافی مدظله العالی در یک نگاه
۱۳۹	درباره مرکز

شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان قرارداد: حدیث عرض دین. شرح

عنوان و نام پدید آور: شرح حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام / صافی گلپایگانی.

مشخصات نشر: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، ۱۴۳۳ ق. = ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۱۲۷ ص.

فروست: کلام و عقاید.

شابک: ۱۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۴۹-۰۰

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: چاپ هفتم.

یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشرین متفاوت منتشر شده است.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۲۱] - ۱۲۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، ۱۷۳ - ۲۵۰ ق.

موضوع: احادیث خاص (عرض دین) -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: صافی گلپایگانی، لطف الله، ۱۲۹۸ -، توشیحگر

رده بندی کنگره: BP۱۴۵/۴۰۲ ص ۲ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۸

شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۸۸۲۰۵

ص: ۱

اشاره

متن و ترجمه حديث عرض دين

الحمد لله الذى ليس فى السماوات دورات

ولا فى الارض حركات ولا فى الاشجار ورقات

ولا فى البحار قطرات ولا فى العيون لحظات ولا فى النفوس

خطرات ولا فى الكتاب المبين حروف و كلمات الا و هى له شهادات

واليه دالات و الصلوات الزكيات و التحيات والناميات المباركات

على افضل آياته البينات و اكمل كلماته التامات سيدنا

ابى القاسم محمد و آله الطاهرين مصاييح الظلمات

ومفاتيح البركات ومصادر المعجزات الباهرات

ومعادن الخيرات.

ص: ٣

كمال الدين للصدوق:

حدثنا علي بن احمد بن موسى الدقاق و علي بن عبدالله الوراق رضى الله عنهما. قال: حدثنا محمد بن هارون الصوفى. قال: حدثنا ابوتراب عبدالله بن موسى الرويانى عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى

التوحيد للصدوق:

حدثنا علي بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق (ره) و علي بن عبيدالله الوراق قالوا: حدثنا محمد بن هارون الصوفى. قال حدثنا ابوتراب عبيدالله بن موسى الرويانى عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى

قال: دخلت على سيدى على بن محمد عليه السلام، فلما بصر بى قال لى: مرحباً بك يا أبا القاسم أنت ولينا حقاً،

قال: فقلت له: يا ابن رسول الله إني أريد أن أعرض عليك دينى، فإن كان مرضياً ثبتت عليه حتى ألقى الله عزوجل،

فقال: هات يا أبا القاسم،

فقلت: إني أقول: إن الله تبارك و تعالى واحد ليس كمثلته شىء

خارج عن الحدّين حدّ الإبطال و حدّ التشبيه،

و أنه ليس بجسم و لا صور و لا عرض و لا جوهر

بل هو مجسم الأجسام و مصوّر الصور و خالق الأعراض و الجواهر،

و ربّ كلّ شىء و مالكه و جاعله و محدثه،

و أنّ محمداً عبده و رسوله خاتم النبيين، فلا نبى بعده إلى يوم القيامة، و إنّ شريعته خاتمه الشرائع، فلا شريعة بعدها

ص: ٧

إلى يوم القيامة،

و أقول: إنّ الإمام و الخليفة و وليّ الأمر بعده أمير المؤمنين عليّ بن أبيطالب عليه السلام، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم عليّ بن الحسين، ثم محمّد بن عليّ، ثم جعفر بن محمّد، ثم موسى بن جعفر، ثم عليّ بن موسى، ثم محمد بن عليّ، ثم أنت يا مولاي.

فقال عليه السلام: و من بعدى الحسن ابني فكيف للناس بالخلف من بعده، قال: فقلت: و كيف ذاك يا مولاي؟ قال: لأنّه لا يرى شخصه و لا يحلّ ذكره باسمه حتّى يخرج فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً،

قال: فقلت: أقررت و أقول: إنّ وليّهم وليّ الله و عدوّهم عدوّ الله، و طاعتهم طاعه الله، و معصيتهم معصيه الله

و أقول: إنّ المعراج حقّ والمسائله فى القبر حقّ، و إنّ الجنّه حقّ، و النار حقّ و الصراط حقّ، و الميزان حقّ، و أنّ الساعة آتية لا ريب فيها و أنّ الله يبعث من فى القبور:

و أقول: إنّ الفرائض الواجبه بعد الولاية الصلاة و الزكاه و الصوم و الحجّ و الجهاد و الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر،

فقال عليّ بن محمد عليه السلام: يا أبا القاسم، هذا و الله دين الله الذى ارتضاه لعباده، فاثبت عليه، ثبتك الله بالقول الثابت فى الحياه الدنيا و فى الآخرة.

ص: ٨

عبدالعظیم حسنی فرمود: بر آقا و مولای خود، علی بن محمد علیه السلام وارد شدم، چون نظر آن حضرت بر من افتاد، فرمود: مرحبا ای ابوالقاسم، برستی که تو از دوستان ما هستی.

عبدالعظیم گفت: عرض کردم: ای پسر پیغمبر، می خواهم عقاید دینی خود را بر شما عرضه بدارم، اگر پسندیده باشد بر او ثابت باشم تا به لقای خداوند برسم

امام علیه السلام فرمود: بگو، ای ابوالقاسم.

گفت: عرض کردم: من معتقدم که خدا یکی است و مانند او چیزی نیست، و از دو حدّ ابطال و تشبیه بیرون است، خداوند جسم و صورت و عرض و جوهر نیست، بلکه پروردگار اجسام را جسمیت داده و صورت ها را تصویر فرموده، و اعراض و جواهر را آفریده است، او خداوند همه چیز و مالک و محدث اشیاء است. معتقدم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او خاتم پیغمبران است، و پس از وی تا روز قیامت پیغمبری نخواهد بود، شریعت وی آخرین شرایع بوده و پس از او دینی و مذهبی نخواهد آمد. عقیده من درباره امامت این است که امام بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، بعد از او حسن، پس از وی حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و سپس شما.

در این هنگام حضرت هادی علیه السلام فرمود: پس از من فرزندان حسن امام است، لیکن مردم درباره امام بعد از او چه خواهند کرد؟

گوید: عرض کردم: ای مولای من، مگر آن چگونه است؟

فرمود: امام بعد از فرزندم حسن شخصش دیده نمی شود و اسمش در زبانها جاری نمی گردد تا خروج کند و زمین را از عدل و داد پر کند، همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد.

عبدالعظیم گفت: عرض کردم: به این امام غائب هم معتقد شدم و اکنون می گویم: دوست آنان دوست خدا و دشمن ایشان دشمن خدا است، طاعت آنان طاعت پروردگار و معصیت و نافرمانی از آنها موجب معصیت اوست.

من عقیده دارم که معراج و پرسش در قبر و هم چنین بهشت و دوزخ و صراط و میزان حق اند، و روز قیامت خواهد آمد و در وجود آن شکی نیست، و خداوند همه مردگان را زنده خواهد کرد و نیز عقیده دارم که واجبات بعد از اعتقاد به ولایت و امامت عبارت اند از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

در این هنگام حضرت هادی علیه السلام فرمود: ای ابوالقاسم، به خدا سوگند اینها دین خداست که برای بندگانش برگزیده است، بر این عقیده ثابت باش. خداوند تو را به همین طریق در زندگی دنیا و آخرت پایدار بدارد.

در ایمان و مراتب آن

اعتقاد به عقاید حقه از مبدأ، معاد، نبوت و امامت، سبب سعادت و آرامش قلب، رفع اضطراب و نگرانی، و موجب امیدواری و خوش بینی به حیات و حرکت به سوی رستگاری و فوز و فلاح است.

شاید هیچ حاجت و درخواستی از درگاه خداوند متعال، سعادت بخش تر و راحت افزاتر از این سه حاجت - که در این دعا درخواست می شود - نباشد.

«اللَّهُمَّ اِنِّي اسْتَمَلُكَ اِيْمَانًا تُبَشِّرُ بِهِ قَلْبِي، وَ يَقِيْنًا صَادِقًا حَتَّى اعْلَمَ اَنَّهُ لَنْ يَصِيْبَنِي اِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضُّنِي مِنَ الْعِيْشِ بِمَا قَسَيْمَتْ لِي» (۱)

حاجت اول: ایمانی که خداوند متعال آن را فراگیر قلب انسان و مستولی بر آن سازد.

حاجت دوم: یقین راستی که انسان بداند به او نمی رسد، مگر آنچه خدا برای او مقرر فرموده است.

ص: ۱۵

حاجت سوم: رضا به روزی و معاشی که خداوند متعال قسمت او فرموده و برای او فراهم می شود.

ایمان، یقین و رضا، از حالات و مقاماتی است که درجات و مراتب متفاوت دارد و در عین حال که بر هر یک از مراتب آن یقین، ایمان و رضا اطلاق می شود، مراتب و افراد آنها مثل مراتب و افراد نور با هم تفاوت دارند و فواصل بین آنها گاه به حدی است که اگر در آن، مقیاس سال نوری قابل استفاده بود، مناسب بود با آن به مسافت بین این فواصل اشاره نمود.

چنان که می دانیم نور خورشید، نور است، و نور نورافکن، نور، و نور یک لامپ معمولی نور، و نور شمع و کبریت هم نور است. ایمان هم بنا به تفسیری که از مثل آیه ی کریمه ی ذیل شده است، نور است و مراتب دارد.

(رَبَّنَا اٰتِنَا لَنَا نُورًا) (۱)

و آیه ی شریفه

(يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ اَيْدِيهِمْ) (۲)

بنابراین ایمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان و نور است که در روشنایی آن بزرگ ترین و سنگین ترین وظیفه ای که از سوی خدا به آن حضرت محوّل شد را، به عالی ترین صورت انجام داد و در برابر دنیا و تمام عادات باطله، کفر و شرک قیام نمود.

ص: ۱۶

۱- سوره ی تحریم، آیه ی ۸.

۲- (۲) سوره ی حدید، آیه ی ۱۲.

ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام هم نور و ایمان است که می فرمود:

»

لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءَ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا» (۱)

و می فرمود:

»

لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتِ أَفْلاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلِهِ اسْتَلْبُثُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ» (۲)

سایر ائمه ی معصومین علیهم السلام و انبیای عظام، همه مظاهر قوت ایمان و مراتب کامله ی آن بودند که یادآوری مواقف و مشاهد ایمانی آنها همه آموزنده و ایمان بخش است.

و به طور کلی ایمان خواص، اصحاب و شخصیت هایی که علاوه بر زبان با عمل، ایثار و فداکاری در غزواتی مثل بدر، احد، خندق، جمل، صفین، نهروان و روز عاشورا ایمانشان در معرض عالی ترین جلوه ها قرار گرفت، همه نور و ایمان بود.

ایمان حضرت حمزه، جعفر طیار، ابوالفضل العباس، سلمان، مقداد، عمار، حبیب بن مظاهر، زهیر، رشید، میثم و صدها و هزارها تن از مؤمنانی که از بوته ی امتحان بی غل و غش بیرون آمدند، اگر چه در یک ردیف نبودند اما مواضع هر کدام نشان دهنده ی ظهور ایمان، قوت عقیده، عدم اضطراب و گویای حال اطمینان و آرامش قلب آنها بود و ایمان افراد عادی نیز ایمان است که چنانکه گفته شد فواصل بین مراتب آنها قابل تقدیر و اندازه گیری نیست.

ص: ۱۷

۱- بحار الانوار، ۱۳۵/۴۶ و غرر الحکم، فصل ۷۵، ح ۱-۶۰۳/۲.

۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۴.

همه ی انسان ها برحسب مراتب ایمان خود، از آرامش و سکون باطن، استراحت خیال، تسلیم، رضا، توکل به خدا و اعتماد به نفس بهره مندند و تا به آن مراتب بلندبالا می روند که نه از آنچه از دنیا به آنها می رسد، فرحناک می شوند و خود را فراموش می کنند و نه از آنچه از دنیا از آنها فوت شود غمناک می گردند، گویی این آیه را در گوش دارند:

(لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) (۱)

و تا آنجا پیش می روند که از کسی غیر از خدا نمی ترسند که:

«حَدُّ الْيَقِينِ أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا» (۲)

موحد چه در پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش

امید و هراسش نباشد ز کس بر این است بنیاد توحید و بس

و حاصل آنکه توکل، تسلیم، رضا و تفویض را - که همه از مقامات سَعِدَا است - مراتبی است که اشخاص به مقدار قوت درجات ایمان و خلوص عقیده از شرک، خرافات و انحرافات دیگر، حائز آن می گردند.

بنابراین برای نیل انسان به سعادت واقعی وسیله ای بالاتر از ایمان صحیح و یقین خالص نیست. همه ی اضطراب ها و همه ی خوف و بیم ها از زوال نعمت ها را از میان می برد و همه ی نگرانی ها را نسبت به آینده مرتفع می سازد.

ص: ۱۸

۱- سوره ی حدید، آیه ی ۲۳.

۲- (۲) بحارالانوار، ۱۸۰/۶۷ و ۱۴۳.

(الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (۱)

انسان سعادت خواه باید سعی کند که به حقایق مفاهیم این جمله های نورانی:

(حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ) (۲)

(مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) (۳)

(أَفَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ) (۴)

(وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ) (۵)

(حَسْبِيَ اللَّهُ) (۶)

(إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ) (۷)

ایمان پیدا کرده و خود را از تاریکی های تحیر و تردید خود را نجات دهد.

ص: ۱۹

۱- سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.

۲- (۲) سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۳.

۳- (۳) سوره ی کهف، آیه ی ۳۹.

۴- (۴) سوره ی غافر، آیه ی ۴۴.

۵- (۵) سوره ی طلاق، آیه ی ۳.

۶- (۶) سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۹ و سوره ی زمر، آیه ی ۳۸.

۷- (۷) سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۶.

عرض دین بر بزرگان و دین شناسان

یکی از راه های عمده و مهم برای تحصیل ایمان قوی تر، مطالعه ی آیات آفاق و انفس و تفکر در خلق آسمان و زمین در پرتو هدایت های قرآن مجید است؛ چنان که مطالعه ی سیره ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه ی معصومین علیهم السلام و مراجعه به احادیث، روایات و خطبه های ایشان در بخش های مختلف اعتقادی نیز معرفت بخش بوده و راهنمایی به سوی سرچشمه ی زلال ایمان و یقین است.

در کتاب هایی مثل بحارالانوار، در ضمن احادیث و روایات، به قدری آموزش عقاید وجود دارد که با وجود آنها از رفتن به در خانه دیگران بی نیاز می باشیم.

یکی از راه هایی که با آن می توان به درستی شناخت عقاید و مطابقت آن با وحی، هدایت قرآن مجید و تعلیمات رسول اعظم و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم آگاه شد و به اطمینان و سکون قلب بیشتر رسید، عرض دین بر بزرگان دین شناس است، به خصوص در تفصیل مسائل اعتقادی که فقط به وحی و اخبار رسول اعظم و اهل بیت علیهم السلام قابل اثبات است و

جز رجوع به مدارک صحیحه‌ی سمعی از کتاب و سنت راهی برای معرفت آنها وجود ندارد.

به طور مثال در تفصیل ثواب و جزا و اینکه روحانی یا جسمانی یا به هر دو صورت است، یا میزان و صراط و وجود ملائکه و حقایق و امور بسیار دیگر از این قبیل، یگانه مرجع مصون از اشتباه، رسول خدا و ائمه‌ی طاهرین صلوات الله علیهم می باشند.

البته در اصل بعض عقاید، عقل و شرع اتفاق دارند و در اصول عقاید اصلیه حاکم، عقل است و قرآن مجید هم مردم را به عقل ارجاع داده و از آنها خواسته است که از عقل پیروی نمایند؛ اما در بسیاری از مسائل اعتقادی و تفصیل مسائل دیگر، باید به شرع مراجعه نمود؛ از این جهت که یا اصلاً عقل را راهی به سوی شناخت آنها نیست و یا اینکه کسی مکلف به شناخت آنها نمی باشد؛ به ملاحظه‌ی اینکه بعض مطالب چون از مستقلات عقلیه، اولیات، بدیهیات و فطریات نیستند، نتایج حاصل از بحث عقلی در آنها در معرض اشتباه و وقوع در خطا است، و به لحاظ غموضت فهم و درک آن از عهده‌ی اکثریت مردم یا همه خارج است و عرفاً یا حقیقتاً تکلیف به کسب عقیده از طریق عقل در آنها تکلیف بمالایطاق است. بنابراین از تحصیل اعتقاد به آنها از طریق عقل چون معرض خطر ضلالت است نهی شده، و به همان دلیل سمعی که عقلاً اکتفا به آن در این امور جایز است، اکتفا شده است و مکلف به بیشتر از آنچه شرع راهنمایی نموده است تکلیف ندارد و اگر در این قسم مطالب از راه بحث عقلی جلو رفت

و گمراه شد، معذور نخواهد بود و چنان که می دانیم بسیاری از مباحثی که در فلسفه و کلام و آنچه اصطلاحاً به آن عرفان می گویند مربوط به الهیات به بحث گذارده می شود، از این نوع است.

و خلاصه اینکه در این مسائل، مرجع مصون از اشتباه و مورد اعتماد، شرع است، و آنانکه این مباحث را از طرق دیگر تحصیل نموده و چه بسا کتاب و سنت را بر آنچه از این مباحث استنتاج می کنند حمل یا تأویل می نمایند، راه خطرناکی را می روند و بی همراهی خضر شریعت و ارشاد کتاب و سنت، ظلماتی را طی می کنند که سیر در آن جز تحیر، سرگردانی، شک و تردید عاقبتی ندارد.

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گک - همراهی

در این مباحثی که تفکر و غور عقلی در آنها مجاز است و باید از طریق عقل استکشاف شود، موردی که دلالت قطعی قرآن کریم یا سنت قطعی الصدور و الدلاله با آن در تعارض باشد پیدا نمی شود و اگر بر فرض موردی یافت شود، دریافت قطعی عقلی در این مباحث قرینه ی قطعی ی عقلیه بر عدم اراده ی ظاهر کلام است، به طبع این حکم عقلی، قرینه بر مجاز می شود و قاعده ی «اذا تعذرت الحقیقه فأقرب المجازات متعین» حاکم خواهد شد؛ اما در غیر این مباحث، اگر استنتاج عقلی با دلالت کتاب و سنت در تعارض قرار گرفت و شخص به اشتباه افتاد، چون مکلف به ورود در آن مبحث نبوده و بلکه از بحث آن ممنوع شده، معذور نیست.

به طور مثال ما از بسیار از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه ی صحیحه

استفاده ی قطعی می کنیم که خالق، غیر مخلوق است و هیچ قدر مشترک ذاتی و حقیقی بین آنها نیست و (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) است.

این حقیقت را نمی توان با برخی مسالک به اصطلاح عرفانی و یا فلسفی مبنی بر اصاله الوجود تطبیق داد و یا قائل به همه خدایی یا تشبیه خلق و خالق به موج و دریا و حبر و حرف یا اصطلاحات و تشبیهات دیگر از این قبیل شد و همه عالم کون را، که قرآن کریم این همه حکایت ها و اخبارها از واقعیت کلّ آن و اجزای آن دارد، بی حقیقت و خالی از واقعیت دانست که واقعاً آسمان، کهکشان، منظومه، کوه و دریا و این همه مخلوقات بی شمار که در خود انسان و هر حیوانی میلیاردها از آن تحقق واقعی دارند تحقق نداشته باشند و آنچه باشد همان وجود مطلق و ظهورات آن یا مطلق وجود و مراتب آن باشد و جز وجود چیزی در عالم حقیقت نداشته باشد و اگر اختلافی باشد در مراتب باشد. هر چند وجود اشیا غیر وجود حق و وجود هر چیزی را غیر از وجود اشیا دیگر بگوییم امّا قائل به اشتراک معنوی وجود باشیم و کنه حق و کنه اشیا را به این معنا واحد بدانیم و مدعی شناسایی آن بشویم، بر همه به طور تشکیک وجود، اطلاق شود همه ی این مسالک با کتاب، و سنّت و اعتقادات شرعی مخالف و ناسازگار است.

آنچه از ظاهر قرآن کریم می فهمیم شیئیت همه ی اشیا، واقعیت و تحقق خارجی آنها، مغایرت ذات الهی با همه ی آنها و تنزه او از شباهت به آنها است.

یا در مسئله ی ربط حادث به قدیم که تکلم در آن اگر منهی عنه نباشد دانستن آن هرگز مأمور به نیست، اگر کلام و بحث به آنجا برسد که خدا از

خلقی غیر از این که هست العیاذ بالله عاجز است و صدور عالم و کائنات از او به ایجاب است و ابداع در آنچه آن را عالم عقول و مجردات می گویند نیست، و عالم مانند یک تشکیلات میکانیکی برقرار است و همان طور که مخترع یا صنعتگری که فقط در صنعت، عالم و استاد است صنعتش را می تواند به کیفیتی که ساخته و در آن استاد است بسازد در خلقت کائنات نیز ترک این برنامه مقدر خدا نیست و خلاصه از ترک آن و خلق دیگر، عاجز است، آری! اگر کلام به این نظرات یا نزدیک و مشابه این نظرات برسد - هر چند به این صراحت هم گفته نشود - با ظواهر مقبوله و مسلمه ی قرآن کریم منافات دارد.

اینکه بگوییم این عالم طبق حکمت و مصلحت آفریده شده و خدا احسن الخالقین و حکیم و علیم می باشد غیر از این است که گفته شود برنامه ی ایجاد و خلقت غیر از این سلسله ای که این آقایان می گویند نمی تواند باشد و نظام اتم این است که بر اساس صادر اول معلول اول و نقشه ای که برای نظام می دهند باشد و بدون صادر اول معلول اول و عقل اول و هر چه می گویند مثلاً خدا از آفرینش عالم محسوس بدون وسایط و سلسله و عواملی که اینها فرض می نمایند العیاذ بالله عاجز است.

این اظهارات با قرآن مجید قابل تطبیق نیست و مفهومی اثبات عجز و اثبات عوالم و مخلوقات و برنامه هایی است که:

(مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ) (۱)

ص: ۲۷

۱- سوره ی نجم، آیه ی ۲۳ و سوره ی یوسف، آیه ی ۴۰.

والآ مفاد این شعر حق است:

هر چیز که ه - ست آنچنان می باید

وان چیز که آنچنان نمی باید نیست

بر حسب کتاب و سنت، خدا خالق است و مفهوم آن با مفهوم اینکه خدا علت است و علت اولی، مساوی و واحد نیست.

پیگیری این مباحث گاه منجر به قول به قدم عالم می شود که بعضی فرموده اند: «به اجماع مسلمین موجب کفر است.»

عالم متبحر ملا-محمد اسماعیل خاجوئی رحمه الله در رساله ای که در تفسیر آیه ی کریمه ی (وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ) (۱) نگاشته است به یکی از اساتید بزرگ حکمت که فرموده در بسیاری از موارد در کتاب و حدیث اسم ماء بر علم و عقل قدسی که حامل علم است و اسم ارض بر نفس مجرد که قابل علوم و معارف است واقع شده، اعتراض می کند که این معنا و تفسیر حمل لفظ بر خلاف ظاهر و بدون شاهد از کتاب و سنت و دلیل عقل است و حملی است که نه از مفسرین و نه از محدثین احدی قائل به آن نشده است، و این تأویلات را از قبیل تعبیر از آسمان به ریسمان می شمارد و دامنه ی اعتراض را بسط داده و در این ضمن می فرماید: «هر کس قائل به وجود عقل مجرد ذاتاً و فعلاً باشد قائل به قدم آن شده که مستلزم قول به قدم عالم است و قائل به قدم سوی الله تعالی، اگر چه از امامیه باشد به اجماع مسلمین کافر است.»

چنانکه آیت الله علامه در جواب به سؤال از حال کسی که با اعتقاد به

ص: ۲۸

۱- سوره ی هود، آیه ی ۷.

توحید، عدل، نبوت و امامت قائل به قدم عالم باشد و حکم او در دنیا و آخرت، فرموده است:

«من اعتقد قدم العالم فهو كافر بلا- خلايف لأَنَّ الفارق بين المسلم و الكافر ذلك و حكمه في الآ-خره حكم باقى الكفار بالاجماع»^(۱)

و حاصل مطلب ما، در اینجا - که در مقام ردّ و ابطال یا اثبات بعض آراء و افکار نیستیم چنانکه در مقام بیان حکم فقهی معتقدین به آن هم نمی باشیم - این است که این مباحث اگر چه قائلین به آن به نحوی هم مثلاً مانند قول به حدوث دهری یا زمان تقدیری از تبعات عقیده به آن، خود را فارغ بشمارند مباحثی است که ورود در آن نه وجوب شرعی دارد و نه لزوم عقلی و غور در آن خطرناک و سلامت خروج از آن برای انسان اگر چه از اساطین حکمت و فلسفه باشد تضمین و تأمین نیست و سالک این طریق اگر چه فقط در یک نقطه و یک مورد در انحراف و ضلالت افتد هرگز معذور نیست.

در اینجا با چند جمله از خطبه ی عالیّه معروف به خطبه اشباح که به فرموده ی سید اجل رضی علیه الرحمه، از جلائل خطبه های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، این مطلب عالی عرفانی و بلکه عالی ترین مطالب عرفانی را از زبان آن حضرت که لسان الله الناطق است، بیان می کنیم که حق این مطلب ادا شود.

مسعده بن صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه الصلاه والسلام بر منبر کوفه این خطبه را انشا فرمودند و

ص: ۲۹

۱- أجوبه المهنّائیه: ۸۸ بحار الانوار، ۲۴۷/۵۴.

جهتش این بود که مردی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد:

«یا امیرالمؤمنین! صِفْ لَنَا رَبَّنَا مِثْلَمَا نَرَاهُ عَيَانًا لِنَرُدَّادَ لَهُ حُبًّا وَبِهِ مَعْرِفَةٌ»

پروردگار ما را برای ما چنان توصیف نما، مثل اینکه او را بالعیان می بینیم تا دوستی او را زیاد کنیم و به آن بر معرفت بیفزاییم.

حضرت در غضب شدند و ندای نماز جامعه سر دادند و مردم اجتماع کردند، چنان که مسجد پر از جمعیت شد. امام علیه السلام به منبر رفتند. در حالی که همچنان غضبناک بودند و رنگ چهره ی مبارکشان تغییر کرده بود.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا آن حضرت از این سؤال غضبناک شدند؟ ظاهر این است که امیرالمؤمنین از کیفیت این سؤال که سائل گمان می کرد توصیف خدا را می توان به نهایت رسانید که کنه و حقیقتش یا حقایق صفاتش چنان بیان شود که بندگان او را عیان و آشکار شناسند، یا اینکه بنده ای از بندگانش اگر چه رئیس العارفین و مولی الموحدین باشد بتواند او را به این حدی توصیف نماید که حقیقت ذات یا صفات او را در معرض رؤیت قرار دهد، باری به هر جهت بود از غضب حضرت معلوم است که سؤال را بسیار استعظام کرده و بزرگ شمرد و نه حق کسی می دانند که این سؤال را بنماید و نه کسی را صاحب چنین حقی می دانند که بتواند توصیف خدا را به نهایت برساند و بیشتر از آنچه خود را به آن توصیف کرده وصف نماید.

امام علیه السلام آن خطبه ی بسیار بلیغ و رسایی که مشتمل بر حقایق معارف الهیه و اوصاف ربانیه است، پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل آن حضرت، انشا فرمود و سخن را به اینجا رسانید که سائل را مخاطب قرار داده و فرمود:

«فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ! فَمَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَتَمَّ بِهِ وَاسْتَضَىءَ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ عَلَيْكَ فِي الْكِتَابِ فَرَضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَيْمَةِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكَلِّمْ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ. وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمْ عَنْ اقْتِحَامِ الشَّدَدِ الْمَضْرُوبِ دُونَ الْغُيُوبِ الْأَقْرَارِ بِجُمْلِهِ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ، فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يَحِيطُوا بِهِ عِلْمًا. وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يَكْلَفَهُمُ الْبُحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا فَأَقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ...» (۱)

پس نگاه کن ای سؤال کننده! پس آنچه را قرآن تو را از صفت خدا بر آن دلالت می کند تو آن را پیشوا و راهنمای خود قرار ده و از نور هدایت او روشنی بخواه و آنچه را شیطان، دانستن آن را به تو تکلیف می کند نه از آنچه کتاب خدا، دانستن آن را بر تو واجب

ص: ۳۱

گردانیده و نه در سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی اثری از آن وجود دارد، پس علم آن را به خدا واگذار کن که به تحقیق چنین برخوردی با این امور منتهای حق خدا بر توست. و بدان کسانی که در علم، رسوخ (توانایی و تعمق) دارند، کسانی هستند که ایشان را از تعرض به سدهایی که در برابر این گونه امور غیبیه است، اقرار به جهل از تفسیر و درک غیبی که از حد درک انسان در پرده است، بی نیاز می سازد. پس خداوند متعال آنان را به اعتراف به عجز و ناتوانی از نیل به آنچه به آن احاطه ی علمی نمی یابند، مدح فرموده و ترک تعمق و غورشان را در این مسائلی که به بحث از کنه و حقیقت آن ایشان را مکلف نفرموده، رسوخ و ثبوت در علم و معرفت نامیده است. پس تو بر همان اموری که در کتاب و سنت بیان شده اکتفا کن و عظمت خدا را به قدر عقل خودت در سنجش نگذار که اگر چنین کنی از هلاک شدگان خواهی بود.

این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیه السلام بهترین راهنما و عالی ترین مرتبه ی معرفتی است که برای فرشته و انسان ممکن الحصول است و بیرون از این دستور هر کس هر چه بگوید و بنویسد، از خودشناسی و غرور به عقل یا چند کلمه اصطلاحات و الفاظ است.

شیخ بزرگ و عالیقدر و افتخار شیعه و بلکه عالم اسلام، شیخ مفید قدس سره در مسئله ی توقیفی بودن اسماء الحسنی می فرماید:

«لا يجوزُ تسميهُ الباريَ تعالى إلا بما سَمِيَ بِهِ نَفْسُهُ فِي كِتَابِهِ أَوْ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ أَوْ سَمَاءَهُ حُجَّجُهُ وَخُلَفَاءُ نَبِيِّهِ، وَكَذَلِكَ أَقُولُ فِي الصِّفَاتِ وَبِهَذَا تَطَابَقَتِ الْأَخْبَارُ عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَهُوَ مَذْهَبُ جَمَاعَةِ الْإِمَامِيَّةِ وَ...»^(۱)

نامیدن خداوند متعال جز به آن نام هایی که خود را به آن در کتابش یا بر زبان پیغمبرش نامیده یا حجت ها و خلفای پیغمبر او را به آن نامیده باشند، جایز نیست و در صفات خدا هم همین را می گویم که خدا را جز به اوصافی که خود را به آن توصیف فرموده توصیف نمی کنم و به این حقیقت اخبار از آل محمد علیهم السلام، توافق دارند و این مذهب جماعت امامیه است و....

و محقق طوسی القدوسی قدس سره، در کتاب فصول که به فارسی نگاشته است می فرماید:

«لطیفه: چون معلوم شد که باری سبحانه یک ذات پاک است و از هیچ جهت، تعدد و تکثر را مجال تعرض کبریای او نیست، پس نامی که بر ذات پاکش اطلاق کرده بی اعتبار غیر، لفظ «الله» است و دیگر نام های بزرگوار یا به حسب اعتبار، اضافت یا به حسب ترکیب، اضافت و سلب هستند مثلاً حی، عزیز، واسع و رحیم. پس بنابراین قضیه، هر لفظی که لایق جلال و کمال او باشد بر وی اطلاق توان کرد، و ادب نیست هر نامی که اجازت از

ص: ۳۳

آن حضرت صادر نشده باشد بر وی اطلاق کنند؛ زیرا ممکن است بر وجهی دیگر لایق و مناسب نیفتد چه ظاهر حال خود چنان اقتضا می کند که اگر رأفت و عنایت بی نهایت به آن انبیا و مقربان را الهام ندادی، هیچ گوینده ای را یارای اجرای لفظی به ازای حقیقت او نبودی؛ چون از هیچ وجه، اسم مطابق مسمی نمی تواند بود.»(۱)

برحسب آیاتی مانند: (اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى) (۲) و (إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (۳)؛ شیء معلوم غیر از عالم است و برحسب بعض مسالک چیزی غیر از علم خدا به ذات خودش و مراتب ظهور وجودش نیست.

در حقیقت علم که چگونه و چیست، اگر در علم خودمان هر بحثی در حقیقت علم بنماییم و به اقوال مختلف برسیم، از بحث در حقیقت علم خدا که عین ذات او است ممنوعیم و برای ما درک حقیقت آن ممکن نیست (و لا یحیطون به علماً). (۴)

غرض این است که زبان کتاب، سنت، مفهوم اصطلاحات اسلامی و اسماء حسنی که اطلاق آن بر ذات باری تعالی مجاز است، غیر از مفهوم اصطلاحات دیگر است که پس از ورود فلسفه و پیدایش عرفان اصطلاحی و اشتغال مسلمین به این مباحث در بین آنها رایج شد و آنها را از سیر علمی خاص اسلامی و تفکر در آیات الهی، که مأمور به بود بازداشت.

ص: ۳۴

۱- فصول، ص ۲۲.

۲- (۲) سوره ی رعد، آیه ی ۸.

۳- (۳) سوره ی بقره، آیه ی ۲۳۱.

۴- (۴) سوره ی طه، آیه ی ۱۱۰.

خدا را چنان که خود را شناسانده و از طریق وحی، رسالات انبیا، کتاب، سنت و از راه های منطقی قرآنی معرفی شده باید شناخت و می توان شناخت و از این ارشادات نه باید جلوتر رفت و نه باید عقب ماند و فاصله گرفت.

خداشناسی در قرآن مجید و احادیث، عرض بسیار عریض، گسترده و بلکه غیرمتناهی دارد، و در پرتو ارشادات قرآن و احادیث هر چه انسان در این راه سیر کرده و جلو برود، مجال سیر و پرواز خویش را وسیع تر می یابد.

باید در خانه ی اهل بیت وحی علیهم السلام را کویید و ملتزم به پیروی از آنها شد و اصطلاحات مطابق با واقع آنها را فرا گرفت و با تفکر، عبادت، دعا و ریاضت های شرعی، معرفت را افزایش داد.

در ادعیه ی ماثوره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و سایر ائمه ی طاهرین علیهم السلام دعاهایی هست که هر جمله از آنها درهایی را به سوی معرفت باز می کند.

دعاهایی که در عین حالی که مضامین بسیار بلند و عرفانی دارند آنها را به همه می آموختند و از آن عرب های بیابان نشین مدرسه ندیده و شفا، نجات، اشارات، اسفار و فصوص نخوانده، مؤمنانی می ساخت که بوعلی سیناها و فارابی ها خواب آن ایمان ها را ندیده اند.

اگر به جای اشتغال به آن کتاب ها این دعاها را خوانده و شرح و تفسیر می کردیم، می فهمیدیم که با این معارف و آثاری که در اختیار داریم نباید جاهای دیگر برویم و حدیث

«لو كان موسى حياً لما وسعه إلا أتباعي»^(۱)

را فراموش نماییم.

باری! مطلب ما در اینجا این است که عقاید باید بر قرآن مجید و احادیث صحیح و دانا‌یان به این مصدر و اساس، مانند زکریا بن آدم، که امام رضا علیه السلام فرمود:

«المؤمن على الدين و الدنيا»^(۲)

و شیخ طوسی و مجلسی ها عرضه شود تا افرادی مانند این بزرگواران تصدیق کنند که این دین عرضه شده، دینی است که خدا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده است و بگویند:

«هذا دينُ الله الَّذِي أَنْزَلَهُ اللهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بَلَّغَهُ عَنْهُ أَوْصِيَاؤُهُ»

کسانی که عمر خود را در مسیرهای دیگر و اشتغال به غیر آنچه در مکتب اهل بیت علیهم السلام تبلیغ و تدریس می شود گذرانیده اند، خودشان به این مطلب می رسند که نمی توانند محصول بعضی اشتغالات خود را به خدا و پیغمبر نسبت دهند.

مکتب انبیا، مکتب قرآن، وحی، امام باقر و صادق علیهما السلام را زراره ها، ابان بن تغلب ها، محمّد بن مسلم ها، عمّارها، اصبغ ها، حذیفه ها و ابوذر ها می شناسند، نه دیگران.

هیچ گاه شنیده نشده است که یک نفر نزد فردی مثل یعقوب ابن اسحاق

ص: ۳۶

۱- بحار الانوار، ۳۶۱/۳۰.

۲- (۲) جامع الرواه، ج ۱، ص ۳۳۰.

کندی رفته باشد و به او عرض دین کرده باشد. یعقوب بن اسحاق ها و سایر فلاسفه و عرفای اصطلاحی هم اگر بخواهند عرض دین کنند، فقط باید به پیغمبر، امام، روایات و احادیث آنها عرض نمایند.

مسئله ی عرض دین در عصر حاضر

در عصر ما مسئله ی عرض دین به دین شناسانی که دین را از قرآن کریم و احادیث اهل بیت علیهم السلام شناخته اند، مسئله ای است که باید همگان، به خصوص نسل جوان و دانشجویان عزیز و دانشگاهیان متعهد و متدین به آن توجه کامل داشته باشند؛ زیرا دست تحریف، تأویل، تصرف و اعمال سلیقه های شخصی به علل متعدد از جمله غرب زدگی از سوی معدودی که به اصطلاح، خود را روشنفکر می شمارند به سوی عقاید و تعالیم دینی دراز شده و اشخاص فاقد صلاحیت های علمی به صورت کارشناس امور دینی و طالب رفرم در قالب مصاحبه، میزگرد، سخنرانی، نوشتن مقاله، ارزش های اسلام و التزامات مردم به عقاید و احکام شرعی را مورد هدف قرار داده و چنان وانمود می کنند که روشنفکری، عدم تعهد به مدالیل کتاب، سنت و اصطلاحات دینی و همچنین محدود نبودن در چهارچوب کتاب و سنت است. اینان به گمان خود، دریافت های علما و فقها را در امتداد قرن های متمادی روشنفکرانه تخطئه نموده و بسیاری از احکام الهی را با مزاج عصری که ساخته ی غرب یا شرق است مناسب نمی دانند و با توسل به الفاظ مبهمی از قبیل فقه پویا یا قبض و بسط شریعت، بعض احکام و خاتمیت و ابدیت برنامه های شرعی و نظامات جزایی و اجتماعی و غیره را

زیر سؤال برده و در عقاید نیز با افکار به اصطلاح عرفانی، کتاب و سنت را تعریف و توصیف می نمایند و به طور کلی راهی می روند که اگر ادامه یابد التزامات دینی بسیاری را سست می نماید.

کار مهم و بزرگ انبیا این بود که مردم را به برنامه هایی که از سوی خدا تبلیغ کردند، مؤمن ساخته و آنها را به عمل به این تعالیم وجداناً متعهد نمودند؛ کاری که از هیچ یک از فلاسفه و قشرهای به اصطلاح برجسته و نوابغ فکری برنیامده و برنخواهد آمد.

این افراد به اصطلاح روشنفکر هرکجا پیدا شوند با این ایمان، برخورد می کنند و خارج از آن هستند و به این افتخار می کنند که در تمام یا برخی از این باورها خدشه ایجاد نموده و تعهد مردم را کم کنند و دین را طبق اندیشه ی خودشان، که متأثر از اوضاع و احوال بیگانگان است، تفسیر نموده و اصالت های اسلامی را مورد تردید یا انکار قرار دهند.

متأسفانه این روش ها که به صورت گرایش به دین و مذهب و مذهبی بودن ابراز می شوند کم و بیش در زن و مرد اثر گذارده و در پاره ای از مسائل مسلم مذهبی و تعهدات اسلامی در برخی افراد ایجاد وسوسه کرده اند.

ناگفته نماند که طبع این گونه برخورد های تردیدانگیز یا توهین آمیز با مسائل مقبوله، مورد احترام و تقدیس جامعه شهرت بخش است و افرادی که می خواهند اسم و آوازه ای به دست بیاورند و از راه های صحیح عاجزند، این راه را پیش می گیرند، و هر چه در این راه هتاکی بیشتر نشان داده شود و بی پرده و صریح تر انکار و اهانت شود و به ارزش های جامعه تندتر حمله

کنند بیشتر موجب شهرت می شود و عده ای هم که آن ارزش ها را معارض با هواها و منافع خود می دانند، بیشتر از آن استقبال می کنند.

بسیاری از غرب زده ها و متجدد مسلک ها، نویسندگان و گوینده ای را آزاداندیش و روشنفکر می دانند که در حمله به مقدسات و باورهای جامعه و مسخره کردن آنها بی پروا و گستاخ باشد.

کتاب سلمان رشدی مرتد، که عاری از هرگونه استدلال و برداشت منطقی و معقول بود و حاوی هیچ نکته، ردّ و ایراد خردپسندی نبود، تنها به علت گستاخی مفرط و اهانت به مقامات مقدسه و شخصیت هایی که همه به آنها احترام می گذارند و حریم قداست آنان را محترم می شمارند، در محافل که حدّ و حدودی برای آزادی اشخاص قائل نیستند، روشنفکرانه و آزاد اندیشانه تلقی شد، و از رهگذر هتک این قداست ها و اهانت به مقدسات مسلمانان مشهور گردید، و استعمار هم برای همین اهانت وی به اسلام از او حمایت و دفاع کرد و گرنه کتاب فاقد محتوای منطقی و استدلالی است.

به این جهات، نسل جوان ما اگر بخواهد از شر اضلال این روشنفکرهای اسمی در امان بماند و دین راستین اسلام را پاک و همان طور که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است از منابع اصیله و اصلیه فرا بگیرد، باید یا شخصاً به این منابع مراجعه نماید و بدون تأویل و توجیه، دلالت کتاب و سنت را حجت بداند، و یا به اسلام شناسان - یعنی آنها که در مکتب اهل بیت علیهم السلام و با غور و بررسی در این دو منبع، اسلام را آموخته اند - رجوع نماید. اینان را همه می شناسند؛ ابوذرها، مقدادهای، سلمان و سلیم ها،

محمد بن مسلم ها، ابن ابی عمیر، فضل بن شاذان، ابن بابویه ها، کلینی ها، شیخ طوسی ها و شاگردان آنها و شاگردان شاگردانشان تا زمان حاضر از علما، فقها و مراجع می باشند.

این قشر از علما هستند که در اعصار و ادوار متمادی، اسلام را از منابع اصیل و اصل اخذ کرده و آن را دست به دست به اخلاف سپرده اند. اگر این رجال با اخلاص نبودند، از عهده ی حفظ این امانت قشرهای دیگر بر نمی آید و در غوغاهای بحث های فلسفی و افکار و سخنان صوفیانه ی این و آن، نه چیزی ثابت و خالص باقی مانده بود و نه مبانی اعتقادی اسلامی از گزند تحریف و تأویل مصون می ماند.

همه ی اهل اطلاع و انصاف می دانند که در بین تمام دانشمندانی که در رشته های مختلف علوم عقلی و اسلامی تبحر و شهرت یافتند فقط، این صنف بودند که اسلام را حفظ کردند، و نقش اصلی تبلیغ دین به آیندگان را این افراد ایفا نمودند، رشته های دیگر فلسفه و عرفان مصطلح، اصلاً این هدف را ندارند و به یقین اگر مسلمان ها بودند و علاءالدوله سمنانی ها و بایزیدها و ابوسعیدها و صوفیان هند و ایران و خانقاه ها، آنچه که امروز در دست مردم نبود اسلام بود و هر چه هم بود، برای اداره ی دین و دنیا قابل عرضه نبود. افرادی مانند شهاب سهروردی، ابن فارض و ابن العربی ها در این جهت نقشی نداشتند و حتی نمی توان خدماتی را که شخصی مانند میرداماد علیه الرحمه در حفظ آثار اهل بیت علیهم السلام داشته است به حساب تبحرش در فلسفه، و اینکه به قول خودش مشارک فلاسفه بزرگ یونان بوده

گذاشت، و اگر چه در بعضی آرا و نظراتی که در برخی مسائل اسلامی بیان فرموده از فلسفه نیز کمک گرفته است، اما خدمت ایشان و امثال ایشان به اسلام، نتیجه‌ی تخصیص آن بزرگواران در رشته‌های علوم خاص اسلامی، معارف قرآنی و آثار اهل بیت علیهم السلام بوده است.

به هر حال، در عرض دین و در مقام تحصیل اطمینان به اینکه دینی که شخص به آن متدین شده است با دینی که پیغمبر و ائمه علیهم السلام و کتاب و سنت عرضه داشته موافق است و دین الله می‌باشد، معیار، همان بیان وحی، کلمات و بیانات اهل بیت و وحی علیهم السلام است. باید به مقتضای:

«هَذَا الْعِلْمُ دِينٌ فَأَنْظُرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ»^(۱)

دین خدا و علم دین را در همه‌ی رشته‌ها و بخش‌هایش از اهل دین پرسید.

پیشینه‌ی عرض دین

موضوع کسب اطمینان از مطابقت معتقدات دینی با نصوص دینی و وحی نازل بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، و موروث از آن حضرت به ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام به صورت عرض دین و عقاید یا به صورت پرسش و سؤال از اصول و مبانی دین از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مطرح بوده است و افراد متعهد و با معرفت، در مقام بوده‌اند تا دریافت‌های دینی خود را به طور مستقیم و در صورت امکان به خود آن بزرگواران عرضه‌بدارند و یا به علمایی که بر نصوص شریعت احاطه دارند رجوع نمایند، کار مهمی که در زمان ما اهل ایمان و دیانت کمتر به آن توجه دارند.

ص: ۴۱

۱- (۱) منیه المرید، ص ۲۳۹.

در کتاب شریف بحارالانوار(۱) در ضمن روایاتی از کتاب امالی، شیخ اعظم

طوسی و معانی الاخبار، شیخ اجل اقدم صدوق و رجال شیخ جلیل کشی، عرض دین ابراهیم مخارق، حمران بن أعین، عمرو بن حریث، خالد بجلي و حسن بن زیاد عطار و یوسف به حضرت امام صادق علیه السلام را نقل کرده است و در کتاب شریف کافی روایت عرض دین اسماعیل بن جابر خدمت حضرت امام باقر علیه السلام و عرض دین منصور بن حازم خدمت حضرت صادق علیه السلام روایت شده است.

امثال این بزرگان، به این که در این امور عقیدتی، اجتهاد کرده و علم و یقین حاصل نموده اند اکتفا نمی کردند؛ برای اینکه بدانند آیا دین آنها با «ما نزل من الله علی رسوله صلی الله علیه و آله و ما عند الائمة علیهم السلام» موافق است و مبادا چیزی کم یا زیاد شده باشد، دین خود را به امام زمان خود عرضه می داشتند.

عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام

از جمله شخصیت های بزرگی که دین خود را بر امام زمان خود عرض نمود، ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن السبط الاکبر الامام ابی محمد الحسن المجتبی علیه الصلاه و السلام است.

این بزرگوار یکی از اعظام ذریه ی رسول و فرزندان مرتضی و بتول صلوات الله علیهم اجمعین و از شخصیت ها و معاریف علمای اهل بیت و بزرگان صحابه ی حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام و محارم اسرار ائمه علیهم السلام است و علی الظاهر چون با حضرت رضا علیه السلام در سلسله ی نسب به حضرت

ص: ۴۲

امیر المؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام در یک طبقه بوده است - چنان که برخی از علما رجال فرموده اند - از اصحاب آن حضرت نیز بوده است. و اگر چه بر حسب روایتی که خواهیم آورد، عصر امامت امام عسکری علیه السلام را درک نکرده است، ولی احتمال اینکه درک خدمت آن حضرت را کرده باشد قوی است و اما روایتی که دلالت دارد بر فضل زیارت حضرت عبدالعظیم و وفات او در عصر امامت امام هادی علیه السلام روایتی است که صدوق در ثواب الاعمال از شخصی که خدمت حضرت هادی علیه السلام شرفیاب شد، به سند نقل کرده است. امام علیه السلام از او پرسید:

«أَيْنَ كُنْتَ؟»

کجا بودی؟

جواب داد:

«زُرْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

حسین علیه السلام را زیارت کرده ام (یعنی به زیارت او بودم).

حضرت هادی علیه السلام فرمود:

«أَمَّا إِنَّكَ لَوْ زُرْتَ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (۱)

آگاه باش! اگر قبر عبدالعظیم را زیارت کرده بودی، که نزد شما است، هر آینه مثل کسی بودی که حسین بن علی علیه السلام را زیارت کرده باشد.

ص: ۴۳

از جمله روایاتی که بر فضل و علم این شریف بزرگوار دلالت دارد، روایتی

است منقول از حضرت هادی علیه السلام که به یکی از شیعیان ری می فرماید:

«إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ بِنَاحِيَتِكَ فَسَلْ عَنْهُ عَبْدَ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيَّ وَأَقْرَأْهُ مِنْي السَّلَامَ»^(۱)

هرگاه چیزی از امر دین تو بر تو مشکل شد، در ناحیه ی خودت در مورد آن از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی سؤال کن و از من به او سلام برسان.

از اینکه چنین شخصیتی در مقام عرض دین خود برآمده است، اهمیت تصحیح عقاید، اعم از آنچه واجب الاعتقاد یا فراتر و بیشتر از آن است، معلوم می شود.

امور واجب الاعتقاد اموری است که برحسب ارشادات کتاب و سنت، همه باید به آنها به مفهوم و تعریفی که از کتاب و سنت برای آنها شده، معتقد باشند تا اطلاق مسلم و مؤمن بر آنها صحیح باشد.

و آنچه فراتر و گسترده تر از این امور است که عدم التفات و عدم اعتقاد به آنها مضر به اسلام و ایمان نیست، اعتقاد به آنها به عنوان یک امر دینی و مربوط به دین نیز باید با دلیل معتبر از کتاب و سنت اخذ شده باشد؛ چنان که عدم اعتقاد به آنها با وجود دلیل کافی از کتاب و سنت و التفات به آن دلیل، عدم ایمان به نبوت است.

ص: ۴۴

۱- مستدرک الوسائل، کتاب صفات القاضی... - باب حکم التوقف و الاحتیاط فی القضاء و الفتوی و العمل ۳۲۱/۱۷ ح ۳۲ ش [۲۱۴۷۰].

بنابراین هر کسی باید مطابق بودن عقاید خود با کتاب و سنت را احراز

نماید، به این ترتیب که:

اولاً: آنچه که به حکم شرع، اعتقاد سلبی یا ایجابی به آن واجب است را بشناسد.

ثانیاً: مطابق بودن عقاید خود با آن را احراز کند.

ثالثاً: در مسائل دیگر که به معنایی که گفته شد اعتقاد به آنها واجب نیست نیز اعتقاد خود را بر کتاب و سنت عرضه نماید.

رابعاً: کتاب و سنت را بر عقاید خود، بدون قرینه‌ی عقلیه یا شرعیه که برای عرف روشن باشد و نزد همه قرینیت داشته باشد، حمل ننماید.

اگر کسی بخواهد در معرض خطر ضلالت و گمراهی قرار نگیرد، باید با این برنامه، به خداپسند بودن عقاید خود اطمینان کامل حاصل نماید و ماوراء این دو منبع؛ یعنی کتاب و سنت، راهی برای تضمین از وقوع در خطر ضلالت و بدعت وجود ندارد.

در موقفی که بزرگواری مثل حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام با آن همه علم و آگاهی از کتاب، سنت و تألیف کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام و با عقایدی که صددرصد و به یقین جزمی و قطعی به آنها معتقد بوده است، باز لازم می‌داند که این عقاید را حضور مبارک امام عرضه بدارد تا از امام علیه السلام تصدیق و امضای صحت آنها را دریافت نماید، دیگران و به خصوص امثال این حقیر به طریق اولی باید به عرض دین خود مبادرت کنند و برای اطمینان بیشتر و نه فقط به یک نفر بلکه به اشخاص متعدد از رجال عالم به

قرآن، حدیث و معارف اهل بیت علیهم السلام و آنهایی که علمشان را از آن

بزرگواران گرفته اند، عرضه بدارند.

در این میدان باید با کمال تواضع و فروتنی کالای عقیدتی خود را به عرض خبرگان مورد اعتقاد و عالم به صحیح و ناصحیح و کامل و ناقص آن برسانیم.

درس های اخلاقی از عرض دین

حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اشاره

نکته ی ادبی و اخلاقی که باید از حکایت عرض دین این سید شریف جلیل حسنی آموخت، پرهیز از غرور به علم و مقام علمی است، مبدا که انسان به علم خود و به چند کلمه اصطلاح مغرور شود. غرور یکی از آفات بزرگ درخت انسانیت و موانع رشد، ترقی و نیل به کمالات است، اما در میان انواع آن، غرور به علم و غرور به عقل و فهم از همه خطرناک تر است.

از این رو بزرگان و پرورش یافتگان مکتب وحی و مدرسه ی تربیت اهل بیت علیهم السلام و افراد ساخته شده و به انسانیت رسیده، هر چه علم و درکشان بیشتر می شود، خضوع علمی، شکستگی نفسانی و تواضعشان در برابر بزرگان و اساتید زیادتر می گردد، و در ابدای نظر پیرامون مسائل، حدت و تندى ندارند، و به اصطلاح فقها، تسرع در فتوا نمی نمایند. اینان می فهمند که رفع هر جهلی موجب التفات به جهل ها و مجهولات بیشتر و دریافت پاسخ به هر پرسشی برایشان منبع پرسش ها و سؤالات زیادتر است.

بنابراین اگر از یک شخص کم اطلاع، در مورد شناخت انسان، حیوان، درخت، خورشید، ماه یا حقیقت حیات و چیزهای دیگر پرسیده شود،

بی تأمل ادعای شناخت می نماید، اما اگر از یک عالم یا دانشمندی که عمرش

را در رشته های مختلف علوم صرف کرده باشد پرسند: آیا بالاخره این اشیا و این مظاهر قدرت باری تعالی و خودش یا همه کوشش هایش را شناخته است، جواب خواهد داد: متأسفانه هنوز این اشیا ناشناخته مانده اند، و همین درک، دلیل اوج شناخت و بینش وسیع او است؛ شناختی که آن شخص اول، از آن محروم است و برای اینکه این شناخت را دارد کمال است.

حضرت عبدالعظیم با وجود بهره مندی از چنین درک و شناختی، متواضعانه در برابر امام زمان خود زانو بر زمین نهاده و دینش را عرضه می دارد.

نکته ی دیگر

ادب و صفت ممتاز و ارزشمند دیگری که در جریان این عرض دین از حضرت عبدالعظیم ظاهر می شود، تسلیم بی چون و چرای آن شخصیت والا در مقابل مقام ولایت و حجت خداست که باید از آن درس آموخت و در مقام پذیرش حق و اعتراف به حق دیگران بدون هیچ سربزرگی و نخوتی باید حق گزاری کرد که شعبه ای از «انصاف الناس من نفسک»^(۱) است و یکی از سه عملی است که در بین اعمال جلیله و فضایل ممتازه سخت ترین اعمال می باشد؛ یعنی هر کسی مرد عرض اندام در میدان این مسابقه نیست و کُمت بیشتر افراد در آن لنگ و ناتوان است.

حضرت عبدالعظیم در سلسله ی نسب و انتساب به امامین هم‌امین حسنین علیهماالسلام به دو واسطه از امام علی نقی علیه السلام نزدیک تر است؛ زیرا

ص: ۴۷

۱- وسائل الشیعه، کتاب الجهاد - باب وجوب اجتناب المحارم - ح ۲۰۴۳۷/۱۱-۲۵۵/۱۵.

حضرت امام علی نقی علیه السلام در نسب به شش واسطه به حضرت

سیدالشهداء امام حسین علیه السلام می رسد و در عمود نسب، هفتمین فرزند حضرت و هشتمین فرزند حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام محسوب می شود. اما نسب حضرت عبدالعظیم به چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد که در عمود و نسب پنجمین فرزند حضرت مجتبی علیه السلام و ششمین فرزند امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام است. با این وجود این سید عظیم الشأن جلیل القدر در برابر حجت خدا و صاحب ولایت امر چنین متواضعانه رفتار می نماید که همین ادب و حفظ احترام امام و عرض دین از شخصی مثل او به حضرت هادی علیه السلام دلیل باهر و روشنی بر کمال معرفت، جلالت قدر و عقیده ی محکم او به ولایت و امامت آن حضرت می باشد که اگر چه در سلسله ی شرف نسب به پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین و حضرت زهرا سلام الله علیهم از امام هادی علیه السلام نزدیک تر است، اما با معرفتی که دارد می داند در برابر مقام ولایت و امامت و حجت خدا هر که باشد و هر چه داشته باشد محو است، و ایمان به ولایت اقتضا دارد که تا آنجا که در توان دارد شرط ادب و اطاعت از ولی خدا را رعایت نموده و عرض وجودی نکند و زبان حالش این باشد:

با وجودت ز من آواز نیاید که منم

از حضرت علی بن جعفر علیه السلام نیز که از مشاهیر بزرگان، اعظام علما، محدثین اهل بیت و صاحب تألیفات و آثار مهم است، نیز نظیر همین ادب، تواضع و تسلیم نسبت به حضرت ابوجعفر امام محمد تقی علیه السلام روایت

ص: ۴۸

شده است؛ با اینکه علی بن جعفر عموی بزرگ آن حضرت؛ یعنی عموی پدر امام محمد تقی علیه السلام بود و نسبش به سه واسطه به امام حسین علیه السلام می رسید و نسب امام جواد علیه السلام به پنج واسطه به حضرت امام حسین علیه السلام می رسد و ایشان سالمند ولی حضرت جواد علیه السلام نوسال و نوجوان بودند، با این وجود بدان طریق، صاحب مقام ولایت، امام جواد علیه السلام را تعظیم نموده و دست ایشان را می بوسید.

پیرامون حدیث از دو جهت سخن می گوئیم:

نخست، از جهت سند حدیث و دوم، از جهت لفظ و متن حدیث.

سند حدیث

سند حدیث، بر حسب کتاب کمال الدین صدوق به این شرح است:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَّاقُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا،

«قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ،

«قال: حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ» (۱).

و بر حسب کتاب توحید صدوق:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ،

«قال: حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عبيدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ» (۲).

ص: ۵۳

۱- کمال الدین، الباب ۳۷، ما أخبر به الهادی علیه السلام من وقوع الغيبه، ح ۱، ص ۳۷۹.

۲- (۲) توحید، ص ۸۱، باب ۲، ح ۳۷.

آنچه به نظر می‌رسد این است که گرچه به طوری که اصطلاح کرده‌اند این سند صحیح یا حسن شمرده نشود، اما اگر صحیح آن حدیثی را بشماریم که مورد اعتماد باشد، مثل این حدیث مورد اعتماد است؛ زیرا صدوق در چند کتاب خود آن را به طور احتجاج بر صحت مذهب روایت کرده است. علاوه بر آنکه از دو نفر که هر دو از شیوخ او به شمار می‌روند؛ یعنی علی بن احمد و علی بن عبدالله یا عبدالله، مترضیاً یاد نموده است و ظاهر این است که محمد بن هارون و عبدالله یا عبدالله بن موسی که به واسطه از مشایخ صدوق می‌باشند، نیز پیش او معروف بوده و از روایات احادیث شمرده می‌شدند. علاوه بر اینکه، محتمل است محمد بن هارون، محمد بن هارون بن عمران باشد جلالت قدر او که از ارشاد و کافی و کمال الدین معلوم می‌شود. و اما عبدالله بن موسی رویانی او نیز ظاهر این است که صدوق بر روایتش که در کتاب‌هایی مانند کمال الدین و توحید روایت کرده، اعتماد فرموده است و صاحب روح و ریحان و جنه النعیم به حسن حال او تصریح دارد.

علاوه بر این، جمعی از بزرگان در مؤلفات خود به این حدیث احتجاج و استناد نموده‌اند و در این کتاب‌ها آن را روایت کرده‌اند:

۱. صفات الشیعه، ۲. کمال الدین، ۳. توحید، ۴. کفایه الاثر، ۵. اعلام الوری، ۶. کشف الغمه، ۷. روضه الواعظین، ۸. کفایه المهتدی (اربعین)، ۹. عوالم، ۱۰. بحار الانوار، ۱۱. الانصاف، ۱۲. اثبات الهداه، و کتاب‌های دیگر.

بنابراین با توجه به اینکه متن حدیث شواهد بسیاری از سایر روایات دارد

و هیچ گونه ضعفی در آن نیست که شاهد بر وضع و جعل حدیث باشد، حدیث از جهت سند و متن، معتبر و مورد اعتماد است.

نکته ی روایی

نکته ی قابل ذکر این است که به نظر حقیر، روایاتی که بعضی رجال اسناد آن در کتاب های رجال متداول، که به ذکر رجال اسناد مثل کافی، من لایحضره الفقیه و تهذیبین اختصاص دارد، دیده نمی شود، اگر این روایات در کتاب هایی مثل کتب مؤلفین این کتاب ها یا هم طراز آن و مقاربین زمان آنها یا قبل از آنها باشد و متون و مضمون آنها مشتمل بر مطالب ضعیف و مستغرب نباشد و به خصوص اگر روایات دیگر متضمن مدلول آنها باشد، این روایات قابل اعتماد است و ظاهر روایت این بزرگان، دلیل بر اعتماد آنها به آن روایت است. اما اگر قرینه ای در بین باشد که مؤلف در مقام جمع مطلق اخبار بوده و بر آن اعتماد نداشته است، نقل روایت با جهالت راوی، موجب اعتماد بر آن نمی شود. بنابراین کتاب هایی مثل توحید صدوق، کمال الدین، غیبت شیخ طوسی و غیبت نعمانی را نمی توان بدون اینکه قدح ظاهر و ثابتی در سند یا متن آن دیده شود بی اعتبار شمرد و معتبر بودن آن را در نزد مؤلف نادیده گرفت، و به صرف اینکه یک یا چند تن از روات آن مجهول اند به آن اعتنا نکرد؛ در حالی که سیره ی عقلا بر اعتنا به اخبار مرسله ی تاریخی است و همین که شواهد ثابتی، مضمون آن را ردّ نمایند یا شواهد بر مضمون آنها دلالت کند به آن اخذ می نمایند.

به هر حال با توجه به روایات بسیار دیگر، مضمون این روایات

مقطوع الصدور از ائمه علیهم السلام است و خصوص این روایت در اعتبار کمتر از سایر اخبار احاد معتبر نیست. از این رو علما بر آن اعتماد کرده و افاضل آن را شرح نموده اند که از جمله نقل شده است که مرحوم قاضی سعید قمی دو شرح بر آن نگاشته است.

برحسب کتاب کمال الدین، حدیث شریف به این لفظ است:

«قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيَّ سَيِّدِي عَلِيَّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ»

اگرچه شرح حقایقی که در این حدیث شریف بیان شده است، به طور مستوفی از عهده ی امثال این بنده ضعیف، خارج است و شاید از عهده ی بسیاری از اعظام و بزرگان نیز خارج باشد و تفصیل و شرح متعارف آن نیز به مجال و فرصت کافی نیاز دارد، اما برحسب «ما لا يدرك كله لا يترك كله» به طور اختصار و ترجمه گونه، الفاظ حدیث را جمله به جمله به حول و قوه ی الهی و با استمداد از عنایت امام هادی علیه السلام معنا و تفسیر می نمایم.

قال: دَخَلْتُ عَلَى سَيْدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَلَمَّا بَصُرَ بِي، قَالَ لِي: مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ! أَنْتَ وَلِينَا حَقًّا

عبدالعظيم حسنی فرمود: بر آقایم علی بن محمد (امام هادی علیه السلام) وارد شدم، پس چون نظرش بر من افتاد به من فرمود:

«مرحبا به تو یا ابوالقاسم! تو حقاً دوست مایی.»

در این قسمت نکات جالب و مورد توجه عبارت اند از:

اولاً: تکریم و تعظیم حضرت عبدالعظیم از امام علیه السلام و تعبیر از آن حضرت به سید و آقای من.

ثانیاً: عنایت و لطف امام علیه السلام به او است که هم به او ترحیب و خوش آمد فرموده و هم او را با کنیه اش ابوالقاسم که نشانه ی احترام است مخاطب قرار داده.

ثالثاً: او را ولی و دوست حقیقی خودشان شمرده است که این تصدیق از سوی امام علیه السلام با توجه به روایات و احادیثی که در مدح دوستی دوستان خدا و اولیاءالله وارد است بسیار مهم و دلیل بر عظمت مقام حضرت عبدالعظیم می باشد و یکی از نتایج آن به مقتضای

«یحشر المرء مع من أحب»^(۱)

محشور بودن او با امام علیه السلام است.

ص: ۵۷

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا ثَبْتُ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ

عبدالعظیم گفت، عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من می خواهم دینم را بر شما عرض کنم که اگر مرضی و پسندیده (شما) باشد، بر آن ثابت بمانم تا خدای عزوجل را ملاقات کنم.

فَقَالَ: هَاتِي يَا أَبَا الْقَاسِمِ

فرمود: «بده یا بیاور»

فَقُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

پس گفتم: به درستی که من می گویم: براستی خداوند تبارک و تعالی یگانه ای است که چیزی همانند او نیست.

چنان که می دانیم «الله»، مشهورترین اسماء الله الحسنی است که سایر اسماء حسنی بر آن نام گذاری می شود؛ به طور مثال گفته می شود که رحیم،

رحمان، غفار، تواب یا خالق، اسمی از اسماء الله است، اما بلیغ نیست. گفته شود «الله» اسمی از اسمای رحیم، خالق، رزاق، واحد و یا احد است و سرش این است که «الله» اسم ذات مقدسه ی باری تعالی است؛ اما باری، خالق، علیم، عالم، قدیر و اسماء دیگر اسم صفتی از صفات ذاتیه یا فعلیه ی خداوند متعال می باشند. و به طور کلی اینکه این اسم جلیل، بر ذات الهی که جامع جمیع صفات کمالیه است اطلاق می شود و بر سایر اسماء تقدّم دارد و حاوی معانی تمام اسماء حسنی است. اما اسمای دیگر هر کدام بر یک معنا از آن معانی دلالت دارند و به سایر معانی دلالت ندارند؛ به عنوان مثال اسم شریف «القادر» فقط بر قدرت حق تعالی دلالت دارد و بر علم خدا دلالت ندارد و اگر بر برخی اسماء مانند «الحی» دلالت دارد بالالتزام است، نه اینکه مفهوم آن اسم معنای مطابقی «القادر» باشد.

مطلب دیگر این است که مشار الیه و مرجع ضمیر در مثل آیه ی شریفه ی (إِنَّهُ حَمِيدٌ مُّجِيدٌ) یا (إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)، همین لفظ جلاله است و در مثل (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) جایز است ضمیر اول ضمیر شأن یا اشاره به ذات و مسمای «الله» باشد. چنان که ضمیر دوم جایز است، اشاره به همان ذات و یا در مورد «الله» باشد.

به هر حال در کتاب های شرح اسمای حسنی و در کتب ادعیه پیرامون این لفظ که اجل الفاظ و اشرف کلمات است مطالب بسیار گفته شده و روایات

در فضیلت آن زیاد است از جمله روایت است از حضرت صادق علیه السلام که کسی که ده مرتبه «یا الله» بگوید به او گفته می شود:

«لَيْتِكَ عَبْدِي! سَلْ حَاجَتَكَ تُعْطَهُ»^(۱)

بلی بنده ی من! حاجتت را سؤال کن تا به تو عطا شود.

و اما «واحد»، یکی از اسمای حسنی است اما در بین اسمای حسنی به عقیده به معنای آن و به اسم شریف «احد» عنایت خاصی است و بدون اقرار به آن، به وسیله ی کلمه ی توحید، اسلام کسی محقق نمی شود و بدون درک معنای آن و اعتقاد به آن، ایمان حاصل نخواهد شد.

برحسب روایتی که صدوق در توحید از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، اطلاق واحد بر خدا به دو معنا جایز است: یکی به معنای اینکه برای او شبیه و نظیری نیست، و دیگر به این معنا که نه در وجود یعنی در عالم خارج، نه در عقل و نه در وهم، انقسام پذیر نیست؛ یعنی هیچ گونه ترکیب و تجزیه ای در او متصور نیست.^(۲)

پس از این مقدمه بسیار کوتاه می گوئیم:

حضرت عبدالعظیم گفت: من می گویم: الله تبارک و تعالی واحد است؛ یعنی یگانه و یکتا است، نه عضو و جزئی دارد و نه عدیل و همانند و بی شریک و بی نظیر، بی همانند و بی همتا است.

خدای بی عدیل و بی همانند

ص: ۶۰

۱- وسائل الشیعه، باب أنه يستحب أن يقال في الدعاء...، ح ۸۸۰۷، ۸۸/۷.

۲- (۲) التوحید، باب معنای الواحد و التوحید و الموحد، ح ۳، ص ۸۳.

بسویح جمله را دست نیازست خلاق را تمامی کارساز است

(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)؛ او یگانه ای است که مثل او چیزی نیست. همه

مخلوق اند او خالق، همه فقیرند او غنی و همه ناتوان و عاجزند، او قادر و توانا است. همه مسبوق به غیرند او سابق بر همه است؛ چیزی مثل او نیست خواه اشیاء خارجی باشند یا ذهنی، خواه کل یک شیء باشد یا جزء آن، آن جزء مابه الامتیاز آن شیء از اشیای دیگر باشد یا مابه الاشتراک حقیقی او با سایر اشیا باشد.

پس او چیزی است که هیچ چیزی او نیست و به این شناخته می شود که هر چه را بگوییم، ببینیم، در ذهن بیاوریم و تصور کنیم او آن نیست و غیر از آن است؛ چون معنای مثل نداشتن و چیزی مثل او نبودن این است که غیر از هر چیز باشد، و الا لازم شود که آن چیز مثل او باشد.

ص: ۶۱

خارج عن الحدّين حدّ الأبطال و حدّ التشبيه

و ذات او خارج از دو حد ابطال و تشبيه است.

در شرح و تفسیر این جمله ی بزرگ و پر معنا تذکر این نکته لازم است که از روایاتی که از حضرت جواد علیه السلام روایت شده استفاده می شود که توصیف باری تعالی به «خارج عن الحدین حد الابطال و حد التشبيه» توصیف ذات باری جلّ شأنه به این وصف است؛ یعنی ذات او خارج از این دو حد است. (۱)

ص: ۶۲

۱- مخفی نماند که در نسخه ای که طبع شده ابتدا بحث در این جمله را به ابطال و تشبيه در صفات مربوط شمرده و اظهار نموده ایم که با توجه به این روایات معلوم می شود بحث مربوط به ذات است اما چون اصل آن مطلب نیز فی حدّ نفسه صحیح است و با کلّ بحث هم بی ارتباط نیست و جمله ی «خارج عن الحدّین...» به اطلاق بحث از صفات را نیز شامل می شود آن بیان را در اینجا به عنوان پاورقی می آوریم: خارج عن الحدین... یعنی خدا از دو حد خارج است یعنی محدود به این دو حد و معروف به این دو تعریف نیست. اول حد ابطال که از فرط پرهیز از قول به ترکیب یا اثبات صفت بر او - عز اسمه - بالمرّه صفات ثبوتیه را از او نفی نماید، و ذات باری تعالی را العیاذ بالله، فاقد صفاتی مثل علم و قدرت بشمارد. دوم حد تشبيه که خدا را در صفاتش تشبيه به خلق نماید و علم، قدرت و بعضی صفات دیگر را مثل دیگران غیر ذات او بداند، بلکه در اینجا هم به امر بین امرین قائل باشد و صفات باری تعالی را عین ذات او بداند و غیر او نداند. نه این صفات را از او نفی نماید که مخالف با ضرورت عقل و شرع است و نه صفات او را تشبيه به خلق کند و زاید بر ذات او بداند؛ چنان که ذات او را نیز به چیزی نمی توان تشبيه نمود حقیقت صفات او را که عین ذات او است، مثل ذات او منزّه از شناخت است. ما می دانیم که علم او زاید بر ذات او نیست و مثل علم مخلوق نیست چنان که می دانیم او به همه چیز عالم و دانا است.

۱. علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه از کتاب شریف محاسن برقی روایت فرموده است که از حضرت جواد علیه السلام سؤال شد:

«أيجوز أن يقال لله: أنه موجود؟ قال: نعم تخرجه من الحدّين حدّ الإبطال و حدّ التشبيه»^(۱)

۲ و ۳. صدوق اعلی الله مقامه در دو روایت از حضرت جواد علیه السلام روایت نموده است که از آن حضرت سؤال شد:

«أيجوز أن يقال: إن الله عزَّ وجلَّ شيء؟ فقال: نعم تخرجه عن الحدّين و حدّ التعطيل حدّ التشبيه»^(۲)

حدّ ابطال و تعطیل این است که ذات را چنانکه موضوع برای حمل عناوینی بر او مثل جسم و جوهر قرار نمی دهیم و سایر عناوین خاصه را که بر مخلوقات اطلاق می شود از او سلب می کنیم، موضوع هیچ عنوانی از عناوین عامه مثل شیء و موجود هم ندانیم و حد تشبیه این است که چیزی را که به تصور ما در می آید بر او حمل کنیم، چه آن چیز وجود خارجی داشته باشد که در این صورت البته مستلزم شرک نیز هست و چه آن که فقط وجود ذهنی داشته باشد و فقط در ذهن تصور شده باشد. و به عبارت دیگر می گوییم: چون کنه و چیستی خداوند متعال، منزّه از تصور و توهم است از این جهت هر چیزی تصور شود که بر او حمل شود و گفته شود او

ص: ۶۳

۱- بحار الانوار، ۲۶۵/۳.

۲- (۲) التوحید، باب ۷، ح ۱ و ۷، ص ۱۰۴ الاصول من الکافی کتاب التوحید، باب اطلاق القول بأنه شیء، ح ۲، ۸۲/۱.

آن است، او آن نیست و آن چیز حمل بر او نمی شود و صادق بر او نیست و فرض صدق آن بر او، مستلزم تشبیه به غیر اوست.

بنابراین اگر او به حکمی محکوم نشود و اخبار از او داده نشود، تعطیل و ابطال و ترک اعتراف و اقرار به او خواهد بود، و اگر محکوم به حکمی گردد و او را شیء متوهم در ذهن و متصور بگویند او را تشبیه به آن چیز متصور کرده و به اشیایی که در ذهن متصور می شوند تشبیه نموده اند؛ پس شخص بین دو امر و دو محذور قرار می گیرد که به هر کدام التزام داشته باشد باطل است و خروج از این دو بن بست و اقرار و اعتراف به ذات او لازم می باشد.

توضیحاً برای روشن شدن این مطلب دقیق می گوئیم اخبار از صفات و اسماء الحسنی مثل الخالق، القادر، الرازق و العالم و اطلاق آنها بر خداوند متعال به طور یقین صحیح و کتاب و سنت بر آن ناطق است و همچنین سلب صفات سلبيه از او، عزّ اسمه بی اشکال است. هر چند صحت این اطلاق نیز توقّف بر جواز اخبار از ذات و اعتقاد به آن دارد و بین همان دو محذور است. به هر حال اخبار از کنه، حقیقت و ذات الله تعالی به اینکه او شیء معین است اگر چه بالذهن باشد صحیح نیست؛ زیرا تصوّر ذات و کنه او برای احدی حتی انبیاء اولی العزم و ملائکه ی مقرب هم ممکن نیست پس او به عنوان قضیه ی موجه موضوع اثبات محمول و عنوان خاصّی نمی شود و تعریفی مثل الانسان حیوان ناطق یا جوهر و یا عرض که بر انسان صادق می شود، بر ذات او جلّت عظمته صادق نمی باشد و ذات او به تعریف در

نمی آید؛ زیرا این فرع متصور بودن کنه و حقیقت است که غیر ممکن است و هرچه را گفته شود که آن ذات خدا و کنه اوست موجب دو محذور و متوقف بر دو امر محال است، اول: معرفت و تصوّر کنه و ذات باری تعالی، دوم: تشبیه او به غیر و ما يتصوّر فی الذهن.

و حاصل اینکه در اخبار از ذات و کنه، خدا امر دایر بین تعطیل و امتناع از اخبار و اقرار یا اخبار و تشبیه است که هر دو باطل است و خروج از این دو محذور به همین است که حضرت جواد علیه السلام برحسب این روایات بیان فرموده اند و حضرت عبدالعظیم علیه السلام نیز در ضمن عرض دین خود به حضرت هادی علیه السلام خارج بودن خدا از این دو حدّ را به عرض رسانده است اگر چه چگونگی آن را بیان نکرده و مثل این است که به وضوح آن فی ما بین خود و امام علیه السلام اکتفا کرده است، و ما حصل این روایات اقرار و اعتراف و اعتقاد به ذات بانه موجود و شیء بدون قول به تشبیه است و الله هو العالم بذاته و صفاته و نعوذ بالله ان نقول فيه ما لم یقله هو سبحانه و تعالی و انبیائه و اولیائه.

در کتاب شریف توحید روایت است که ابن ابی نجران گفت: سؤال کردم از ابی جعفر ثانی (حضرت جواد علیه السلام)

«فقلت: أتوهم شيئاً؟»

خداوند متعال را شیء توهم کنم؟

«فقال: نعم غیر معقول و لا محدود فما وقع وهمك عليه من شیء فهو خلافه لا یشبهه شیء، و لا تدرکه

الأوهام، كيف تدركه الأوهام و هو خلاف ما يعقل و خلاف ما يتصوّر في الأوهام أنّما يتوهم شيء غير معقول و لا محدود»(۱)

خداوند متعال شيء غير معقول و غير محدود است پس آنچه وهم بر آن واقع شود و در وهم آید، آن او نیست و چیزی شبیه به او نیست و اوهام او را درک نمی کند.

علامه ی مجلسی رضوان الله تعالی علیه در بیان مربوط به این حدیث شریف می فرماید: مفاهیم و معانی بر دو قسم اند. مفاهیمی که عمومیت و شمول دارند و چیزی از اشیاء نه ذهنی و نه عینی از آنها خارج نمی باشد و همه را شامل اند مثل مفهوم شیء، موجود و مخبر عنه، و بنابراین بر غیر قابل تعقل و تصوّر و غیر محدود اطلاق می شوند، و مفاهیمی می باشند که عند الاطلاق مصادیق آنها توهم و تصوّر می شود. اطلاق مفاهیم قسم اول بر خداوند متعال اثبات و نفی انکار، ابطال و تعطیل است، و نفی اطلاق آنها بر الله تعالی ابطال، تعطیل و انکار است. از این رو امام علیه السلام اجازه می دهد که گفته شود «الله موجود» یا «الله شیء»، زیرا از آن مصداق در ذهن متصوّر نمی شود و چون مفهوم آن عام است و بر غیر متصوّر و منزّه از آنکه به تصور در آید صدق می کند، بلکه مفهوم متصوّر و مصداق ذهنی خاصی ندارد بر خداوند متعال اطلاق می شود و صادق است و هر چه در ذهن متصوّر شود که آن مفهوم آن است. خدا آن نیست و آن چنان نیست و منزّه

ص: ۶۶

از آن است که آن باشد. بنابراین اطلاق شیء و موجود بر خداوند متعال، خارج از حدّ تعطیل و مأذون و مجاز است و اثبات است و نفی شیء و موجود از او در حدّ ابطال، انکار، تعطیل، مأذون و مجاز نیست.

و بالجمله می توان گفت که از این احادیث و روایات استفاده می شود که چون معرفت حقیقت ذات و کنه حق تعالی، محال است و شیء غیر محدود قابل تصوّر و تعقل نیست لفظ، اسم و نوانی که بر آن دلالت داشته باشد نیز وجود ندارد و در مقام تعریف و اشاره به آن ذات، فقط از این عناوین عامه مانند موجود، شیء، حق و ثابت استفاده می شود و این نهایت شناخت و معرفت ذات است که باید همه آن را داشته باشند و اگر کسی حذراً عن التشبیه چنانکه از آن ذات مقدّس خبر می دهد که لیس بجسم و لاصوره و لاجوهر و لاعرض، لیس بشیء و لیس بموجود و لیس بحق بگوید به خلاف اول که ایمان، اعتراف و اقرار است تعطیل، الحاد و انکار است، و این جواب از این شبهه هم هست که کسی بگوید اگر الله تعالی به کنه و به حدّ و تعریفات و توصیفاتی که ممکنات به آن شناخته می شوند، در تصوّر و تعقل کسی در نمی آید پس چگونه به او اشاره می شود؟ جواب این است که به همین عناوین عامه و به همین که او شیء است که بر ذات او غیر از این عناوین صحت اطلاق ندارد و لفظ خاصی که بر کنه ذات او دلالت داشته باشد مثل وجود به معنایی که قائل به اصاله الوجود می گوید وجود ندارد، و به طور مثال چنانکه در مورد هر پدیده، هر نقش، هر بنا و هر امر حادث اگر پدید آورنده و صانع، نقاش، بنا و محدث آن را ندیده باشیم و وصف او

را نشنیده باشیم به وجود او حکم می‌کنیم و غیر متصوّر بودن شکل او مانع از حکم به وجود او نیست. استحاله‌ی تعقل ذات باری تعالی نیز مانع از اطلاق شیء و موجود بر او و اشاره به او نیست و غایت و نهایت معرفت ذات او همین «آنه شیء و موجود، و لیس کمثله شیء» است، و معنای اینکه خارج از حدّین است همین است که منزّه از تعطیل و ابطال و منزّه از تشبیه است که با اثبات آنه شیء و موجود و قادر و عالم، و لیس کمثله شیء اقرار به او و ایمان و اعتقاد به او حاصل می‌شود و این به این معنی نیست که ذات او امر بین امرین است بلکه مقصود این است که در ارتباط به اقرار و اعتراف به او و باور به او عقیده امر بین امرین است به این معنا که هم اقرار به وجود الله است، و هم تنزیه از تشبیه است در مقابل انکار یا اقرار و تشبیه اثبات ذات و نفی تشبیه است که بین آن دو است و به عبارت دیگر عدم ثبوت یا ثبوت و تشبیه مقابلش ثبوت و عدم تشبیه است. به هر حال چه تعبیر به امر بین امرین دقیق باشد یا نباشد مطلب معلوم است و کلام در هویت و کنه باری تعالی نیست تا کسی بگوید: تعطیل و تشبیه نقیضین نیستند؛ زیرا ارتفاع هر دو ممکن است نه تعطیل است و نه تشبیه پس اگر تعطیل و تشبیه نیست پس چیست و بگوید فراتر است و حق است آن هم نه به آن معنا که ثابت است و واقعیت و حقیقت دارد خالق و موجد اشیاء، بر طبق حکمت و مصلحت است و نه به معانی دیگر که در تفاسیر از حق بیان شده و مثل راغب در مفردات القرآن بیان کرده است حق به این معنی که در مقابل آن عدم است نه عدم خود او بلکه عدم همه اشیاء و حق غیر

متناهی که هر چه هست او است و غیر از او باطل و عدم صرف است

این معنا از خارج عن حدّ الابطال و التشبیه معنای عجیبی است که با این بیان، مغالطه آمیز شده است. در این روایات مسئله‌ی اثبات و اقرار به وجود خدا و نفی ابطال، انکار و تعطیل مطرح است مسئله چستی خدا و سخن از کنه او مطرح نیست تا کسی آن را حق بگوید یا وجود بگوید؛ وجودی که غیر متناهی است و غیر او باطل است، باطل حقیقی و عدم محض این حرف‌ها از این روایات استفاده نمی‌شود خدا خدا است، و ذاتش ذات او است، این روایت عرض دین و روایات مشابه آن را به این معانی که به قول بعضی از قائلین به آن در بین عامه در قرن هفتم و در بین خاصه در قرن دهم مطرح شده است تفسیر نمی‌شود و به مکتب اهل بیت علیهم السلام و معارف اصل و اصیل ایشان نباید نسبت داده شود.

خدا شیء است و موجود است یا وجود دارد و اطلاق این گونه عناوین عامه بر خداوند متعال جایز است و هم چنین خدا حق است به معنای این که ثابت است و عالم را طبق حکمت آفریده و به باطل خلق نکرده و غیر او باطل یعنی ثابت نیست، اما خدا حق است به این معنا که حق است و وجود است و مقابل آن باطل و عدم است که وجود شیئی و چیزی نقیض آن باشد این معنا با قرآن، با روایات، با وجدان، با اسماء الحسنی، بالرحمان و الرحیم، بالخالق، البدیع، الرازق، المحی، المیت، المعز، المذل، المجیب، الشافی، الغفار و التواب و... موافق نیست و مخالف است. وجود شیء و یا عدم شیء؛ یعنی بود یا نبود آن شیء نه وجود یا عدم به معنای مستقل که چیزی غیر از وجود

نباشد و وجود آن وجود، وجود باشد و عدم آن عدم وجود باشد.

خدا حق است یعنی ثابت، دائم، ازلی و ابدی است و غیر او باطل؛ یعنی زایل و فانی است و معنای:

ألا كلّ شيء ما خلا الله باطل وكلّ نعيم لا محاله زائل (۱)

همین است و از همین جهت اصدق شعر است اما اگر گفته شود خدا حق است یعنی همه او است یا غیر از او نیست و دایر بین امرین است یا حق است و وجود، و یا باطل و عدم و آسمان و زمین و همه ی مخلوقات که باطل اند اگر باشند و خدا هم که حق است یا حق که خدا است هم باشد، اجتماع نقیضین و حق و باطل لازم می شود اینها صحیح نیست؛ زیرا حق و باطل نقیضین نیستند و اجتماع هر دو ممکن است هم باطل به معنای صحیحش که موجودات محدثه میباشند وجود دارند و هم حق و وجود ثابت ازلی ابدی و محدث ممکنات وجود دارد و معنای این که خدا واجب الوجود است این است که وجودش واجب است و عدمش ممتنع است نه اینکه وجودش وجود است و در مقابلش، عدم است که نفی ممکن الوجود موجود بالوجدان شود. آیات قرآن کریم، از «بسم الله» سوره ی «فاتحه الكتاب» تا الناس سوره ی «ناس» بر این معنا صراحت دارد هم رحمان، راحم، خالق، رازق، مالک، حق، ثابت، مصور، قادر، حافظ و غفار و... وجود دارد و هم مرحوم، مخلوق، مرزوق، مملوک، محفوظ و مغفور و... وجود دارد.

ص: ۷۰

و مخفی نماند که از کلمات بعضی استفاده می شود که چون معنای خروج

از حد تعطیل و از حد تشبیه امر بین امرین تعطیل و تشبیه یا انکار و تشبیه نیست پس باید شیء چهارمی باشد فراتر از این سه و آن حق و وجود است به همان معنای شیء غیر متناهی مقابل باطل و عدم و مثل اینکه می خواهد بگوید خروج از حدین به اطلاق شیء بر او که معنایش عام است نیست بلکه خروج از حدین اثبات ذات و اخبار از ذات و ما به الذات الذات است و آن حق و وجود است و به حدیث اول از کتاب التوحید استشهاد کرده است که سند آن به جناب هشام بن الحکم منتهی می شود که حدیثی بسیار پر مطلب و مشحون به حقایقی گران بها از معرفه الله است. در ضمن این حدیث شریف می فرماید:

«و لا بدّ من اثبات صانع الأشياء خارج من الجهتين المذمومتين إحداهما النفي اذ كان النفي هو الإبطال و العدم، و الوجه الثانيه التشبيه اذ كان التشبيه من صفه المخلوق الظاهر التركيب و التأليف الخ»^(۱)

که گفته شود از این جمله ی «و لا بدّ من اثبات صانع الاشياء...» استفاده می شود که از «خارج عن حدّ الإبطال و حدّ التشبيه» مراد اقرار و اثبات انه شیء او موجود نیست باید صانع اشياء بعنوانه الخاص و بذاته الخاصه که آن حق است و وجود است و غیر متناهی است اثبات شود که متضمّن نفی ابطال و تشبیه است و قول بانه شیء اعم از نفی و اثبات تعطیل و تشبیه

ص: ۷۱

است و اگر دلالت بر نفی ابطال داشته باشد بر نفی تشبیه دلالت نمی کند و از این رو در این روایت می فرماید، باید صانع اشیاء چنان اثبات شود که نفی تعطیل و تشبیه هر دو باشد بنابراین می توان گفت که کلام حضرت عبدالعظیم خارج عن الحدین... عباره اخری از حق و وجود و غیر محدود و غیر متناهی است که آن بزرگوار یا به طور اجمال به خارج عن الحدین آن اعتراف کرده است که با عدم معرفت بانّ الخارج عن الحدین حق و وجود به آن ایمان داشته یا با معرفت به آن به تعبیر از حق و وجود به آن اکتفا کرده باشد. جواب اما در اینکه قول بانه شیء او موجود اخراج از حدّ تعطیل و تشبیه باشد بیانش این است که تشبیه یا در ذات است یا در صفات و در این روایات آنچه که مورد نظر است انکار ذات یا تشبیه ذات است

«و قول بانه شیء او موجود» نه تعطیل است و نه تشبیه و امتناع از قول به تعطیل یا تشبیه است. ظاهر این روایات این است که سائل از خطر وقوع در تعطیل و تشبیه نگران بوده است که با چه لفظی ذات الهی را اثبات و از آن خبر دهد و لذا از لفظ موجود و شیء پرسیده است امام علیه السلام می فرماید: این تعبیر خطر تعطیل و تشبیه را ندارد بلکه خروج از هر دو است و از روایت هشام هم بیشتر از دو صفت «هو صانع الاشياء» و «هو خارج عن الحدین» استفاده نمی شود صفت اول، ثبوتی و صفت دوم، تنزیهی است. «ای منزّه عن الحدین» که تعبیر از او به شیء مفهوم تعطیل و تشبیه را ندارد و بر اثبات ذات دلالت دارد و بعباره اخری لفظی را بر او اطلاق کرده که نه

مفهوم ابطال دارد و نه مفهوم تشبیه چون در مقام اخبار از او عزّ اسمہ ممکن است لفظی گفته شود که اگر چه گوینده ی آن خدا را منزّه از تعطیل

و تشبیه بداند اما مفهوم آن انکار یا تعطیل و یا تشبیه باشد، اما به شیء و موجود دلالت بر ذات و اقرار به ذات دارد بی آنکه بر آن مفاهیم دلالت داشته باشد.

در خاتمه ی این بحث دقیق، این را هم اضافه می نمایم که بعضی گفته اند مراد از ابطال و تعطیل ترک اثبات وجود خداوند متعال که بدیهی است نیست، بلکه مراد از آن، تعطیل در تعبیر از حقیقت ذات الوهیت به الفاظ و معطل ماندن عقل از معرفت ذات او عزّ اسمہ است که چون لفظ دال بر آن وجود ندارد در اثبات آن ذات مقدسه و اعتراف و اقرار به آن به عناوین عامّه مثل شیء، موجود و ثابت اکتفا می شود و اسماء الحسنی مثل القادر و العالم به این اعتبار که دلالت بر ذات یا شیء موجودی که قدرت و علم دارد، دلالت بر ذات و صفت هر دو دارند و اثبات آنها اثبات ذات و شیء نیز هست.

علامه ی مجلسی می فرماید:

«حدّ التعطیل هو عدم اثبات الوجود و الصفات الكماليه و الاضافیه له، و حدّ التشبیه الحکم بالاشتراک مع الممكنات فی حقیقه الصفات و عوارض الممكنات»^(۱).

«اقول: اذا كان حدّ التعطیل ما ذكره بالتفصیل فلا

ص: ۷۳

۱- مرآه العقول، کتاب التوحید، باب اطلاق القول بأنه شیء، ذیل حدیث ۲، ۲۸۲/۱.

يخرج منه بالقول بانه شىء. و حدّ التشبيه لاينحصر بالاشتراك مع الممكنات فى حقيقه الصفات بل يكون

بالاشتراك فى حقيقه الذات مثل ما يقوله القائل باصاله الوجود و الله هو العالم و نستغفره و نتوب اليه من الورود فى المباحث
التي لم يكلفنا بالورود فيها لعجز عقولنا عن ادراكها او لصعوبه فهمها و لكونها من مزال الاقدام و لاحول و لاقوه الا بالله العلى
العظيم».

ص: ٧٤

وَ إِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا صُورَه وَ لَا عَرَضٍ وَ لَا جَوْهَرٍ (۱)

او نه جسم است و نه صورت و نه عرض و نه جوهر

در سلب جسمیت، صورتیت و عرضیت و جوهریت تفاوت نمی کند که اینها را بر طبق اصطلاح اهل معقول تفسیر کنیم که از محقق طوسی علیه الرحمه نقل شده است:

موجود منقسم به دو قسم است نزد عقل یا واجب الوجود و یا ممکن الوجود

ممکن دو قسم گشت بدان جوهر و عرض جوهر به پنج قسم شد ای ناظم عقود!

جسم و دو اصل وی که هیولا و صورتست پس نفس و عقل این همه را یاد گیر زود

نه قسم گشت جنس عرض این دقیقه را اندر خیال جوهر عقلی به من نمود

کم است و کیف و این و متی و مضاف و وضع

ص: ۷۵

۱- هر چند از «لیس کمثله شیء» نیز بالالتزام تنزه باری تعالی از جسمیت و سایر صفات و ذاتیات ممکنات استفاده می شود اما از جمله ی «لیس بجسم...» بالمطابقه تنزه خداوند متعال از صفات و ذاتیات ممکنات استفاده می شود.

پس واجب الوجود از اینها منزّه است او بوده است بیشتر از بود هر چه بود

و خواه اینکه این کلمات به معنای عرفی که شاید اظهر باشد معنا شوند که جسم یا به معنای جسد یا هر چیزی که ابعاد ثلاثه داشته باشد (طول و عرض و عمق) معنا شود، و صورت، به معنای متشکل بودن به شکل که به آن اشکال مختلف از هم تمیز داده می شوند و عرض هم در اصطلاح عرفی چیزی است قائم به غیر و در محل است؛ و به عبارت اخیری جوهر که عرفاً در مقابل عرض است و نه جوهر در مقابل معانی دیگر که در اصطلاح منقسم به پنج قسم و یکی از دو قسم ممکن است اما جوهر به معنای ذات الشئ و حقیقه الشئ مراد نیست.

به هر حال خدا منزّه از این معانی است اعم از اینکه معانی اصطلاحی مقصود باشد یا معانی عرفی در مقابل معانی دیگر.

بَلْ هُوَ مَجَسَّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوَّرُ الصُّوَرِ وَ خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ (۱)

خداوند مجسم اجسام و صورت بخش صورت ها و آفریننده ی اعراض و جواهر است.

اجسام، اعراض، جواهر و صور خود به خود وجود نیافته اند و وجودشان قدیمی، دائمی و بی نیاز از خالق و آفریننده نیست؛ همان طور که قرآن مجید می فرماید:

(أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ) (۲)

آیا خلق شده اند (این پدیده ها، اجسام، اعراض، جواهر و صور) بدون خالق یا اینکه خودشان خالق خود هستند.

بدیهی است بالفطره پاسخ این است که به هر دو صورت وجود اینها متصور نبوده و ممتنع است. همه ی اینها از به وجود آوردن خود عاجزند، چنان که کسب وجود از مثل خودشان نیز محال است و مثل این است که گدایان از هم نان بگیرند و وام خواهان به یکدیگر وام بدهند به گفته ی شاعر:

گدایی را گدایی میهمان شد گدا بهر گدا جویای نان شد (۳)

زمسکینان کو یک نان طلب کرد کفی نان از پی مسکین طلب کرد

ص: ۷۷

۱- امالی شیخ صدوق، ص ۴۱۹.

۲- (۲) سوره ی طور، آیه ی ۳۵.

۳- (۳) قرآن مجید با ترجمه ی شعر فارسی، صفحه ی ۲۷۸.

نشد کارش از آن بی مایگان راست که نتوان حاجت الا از غنی خواست

گدایان گر کم و گر بیش باشند همه بی مایه و درویش باشند

زهی در وحدت وجود و غنا پیش جهان از تو غنی و بی تو درویش

بنابراین خدا که مجسم اجسام و مصور صور است، اگر جسم یا صورت باشد، خود محتاج به مجسم و مصور خواهد بود.

از این رو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ، وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَبِمُقَارِنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ» (۱)

نشاید وجود جهان بی خدا چگونه بود بی خدا ابتدا

بیاید یکی هستی خانه زاد که بردی بود جمله را اعتماد

ص: ۷۸

وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُحْدِثُهُ

و رب هر چیزی و مالک و جاعل و محدث آن است.

ربّ به معنای تربیت کننده و رساننده ی آن شیء از نقص به کمال است و تربیت به این معنا در موجوداتی صورت پذیر است که تمام کمالات آنها یا بعضی کمالاتشان فعلیت نداشته باشد و بالقوه حائز استعداد کمال باشند تا پرورش و تربیت در آنها مؤثر شود و آنها را از نقص به کمال و از قوت به فعلیت برساند. بنابراین جمله ی «ربّ کل شیء» دلالت دارد بر اینکه همه ی اشیاء، نیاز به تربیت دارند و چنان فعلیتی که نیاز به مربی نداشته باشد ندارند؛ هر چند مجردات و عقول باشند که قائل به وجود آن ها آنها را فعلیت محض بدانند و قول به آن ها و اینکه صدور مخلوقات غیر مجرد باید مترتب بر صدور و خلقت آنها باشد مستلزم معایب و مفاسد متعدد است.

معنای دیگر آن، سید، صاحب و مالک است و کسانی که مخلوقات را بر دو صنف می دانند، باید بگویند از اضافه ی رب به کل شیء فهمیده می شود که مراد معنای دوم است؛ چون با وجودی که مخلوقات بر دو قسم باشد، به معنای اول، اضافه ی رب به کل شیء محتاج به تفسیر و توجیه است. بنابراین معنای این می شود که از اوصاف خداوند متعال این است که صاحب هر چیز و مالک آن و قراردهنده و پدیدآورنده ی آن است.

مخفی نماند که صفاتی که حضرت عبدالعظیم در مقام عرض دین در این

چند مورد بیان داشته است برخی، از صفات سلبيه است و بعضی، از صفات ثبوتیه فعلیه است که البته مصدر آن صفت ثبوتیه ی ذاتیه است؛ زیرا همه ی صفات فعلیه برگشتشان به صفت علم و قدرت است و دلالت بر صدور فعل و ظهور خارجی قدرت دارند.

مطلبی که قابل توجه این است که در اینجا مسائل متعدد دیگری نیز در ارتباط با عرض عقاید وجود دارد که حضرت عبدالعظیم حسنی آنها را بیان نکرده است؛ مانند عقیده به علم و قدرت خدا و مسئله ی کلام و اراده که ظاهراً به وضوح واگذاشته است.

علاوه بر اینکه از همین جمله ها به التزام استفاده می شود، نه این که از بیان آن غفلت شده باشد. و ممکن است مقصود، بیان عقایدی بوده که بین شیعه و سایر فرق به خصوص اشاعره مورد اختلاف بوده است و غرض، بیان عقیده ی حق در این مسائل مختلف فیه بوده است که در بعضی جمله ها نظر بر همین بوده است.

و نکته جالب این است که این توصیفات که از خداوند متعال شده است یا از صفات ثبوتیه فعلیه است و یا از صفات سلبيه که از ذات سلب می شود و ذات باری تعالی از آن منزّه است فقط از جمله ی «خارج عن الابطال» اثبات صفات ثبوتیه ذاتیه استفاده می شود. اما از کُنه و حقیقت این صفات که مثل ذات، منزّه از ادراک است سخنی به میان نیامده؛ زیرا سخن گفتن از آن ممنوع و منهی عنه است.

و از اینجا معلوم می شود که هر بحثی از این صفات ذاتیه مثل علم و

حیات که به بحث از حقیقت این صفات مربوط می شود، جایز نیست و معرض اضلال و ضلالت است. چه جامع و کامل است این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید:

«دع القول فیما لاتعرف، و الخطاب فیما لم تکلف، و امسک عن طریق اذا خفت ضلالتہ فان الکف عند حیره الضلاله خیر من رکوب الاھوال»؛^(۱)

گفتار در آنچه را نمی شناسی واگذار، و سخن در آنچه مکلف به آن نشده ای و از طی طریقی که از ضلالت آن بیم داری خودداری کن؛ زیرا خود نگهداری از حیرت گمراهی، بهتر است از ابتلای به احوال.

به عقل نازی حکیم تا کی؟ به فکرت این ره نمی شود طی

به کنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا

و چه نیکو سروده است فاضل معتزلی ابن ابی الحدید:

والله لاموسی و لا، عیسی المسیح و لامحمد

علموا و لاجبریل، و هو الی محل القدس یصعد

کلا و لالنفس البسیطه لا و لالعقل المجرد

من کنه ذاتک غیر انک و احدی الذات سرمد

ص: ۸۱

۱- وسائل الشیعه، کتاب القضاء، باب وجوب التوقف و الاحتیاط فی القضاء، ح ۳۳۴۶، ح ۲۰، ۱۱۷/۱۸.

من انت يا رسطو و من، افلاط قبلك يا ميلد

و من ابن سينا حين قَرَّر ما بنيت له و شيد

هل انتم الا الفراش رأى الشهاب و قد توقد

فدنا فاحرق نفسه و لو اهتدى رشداً لأبعد(1)

ص: ٨٢

١- شرح نهج البلاغه ي لابن ابى الحديد، ذيل خطبه ي ٢٣١، ٥٠/١٣.

وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ. فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ شَرِيْعَتَهُ خَاتَمَةُ الشَّرَائِعِ فَلَا شَرِيْعَةَ بَعْدَهَا إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

این است که من می گویم، محمد صلی الله علیه و آله بنده ی خدا و فرستاده ی او و خاتم پیامبران و انبیا است پس بعد از او پیامبری نیست تا روز قیامت، و شریعت او خاتمه و پایان بخش شرایع است؛ پس شریعتی بعد از آن تا روز قیامت نخواهد بود.

جمله ی اولی این مورد همان است که در تشهد نمازهای روزانه هر روز، نه مرتبه می خوانیم: «و اشهد أن محمداً عبده و رسوله»؛ شهادت می دهیم به اینکه محمد بنده، رسول و فرستاده اوست».

از این جمله می توان عظمت مقام عبودیت و بندگی خدا را دانست. البته به معنای عام این کلمه، همه «عبادالله» هستند؛ یعنی همه در ملکیت خدا و تحت اراده و امر او هستند و برای خود مالک نفع و ضرری نیستند و خلق آنها، نشو و نما، رشد و تکامل آنها همه از اوست، چنانکه در دعای ابی حمزه است:

«سیدی أنا الصغیرُ الذی ربَّیتُهُ، و أنا الجاهلُ الذی علَّمْتُهُ، و أنا الضَّالُّ الذی هدَّیتَهُ،... وَ الْفَقِیرُ الذی اغْنَیتَهُ»^(۱)

اما اگر بنده ای را تشریفاً به آقا و مولایش نسبت دهند، مناسب این است که

ص: ۸۳

آن بنده ملتزم به لوازم بندگی او باشد و گرنه در این رابطه صحت، نسبت ندارد؛ چنان که اگر مولا بنده ای از بندگانش را تشریفاً به خود نسبت داد و او را بنده ی خود خواند، آن بنده ای خواهد بود که در برابر مولا تسلیم محض، بی هوا و بی اراده است. بنابراین وقتی ما به بندگی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله شهادت می دهیم، به عالی ترین مرتبه ی بندگی او و تسلیم و فرمانبری او از خدا شهادت می دهیم؛ امری که هر کس هر چه باشد و به هر مقام مقدسی نائل گردد، به اعتبار درجه ای است که از آن کسب کرده باشد.

از این رو پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شخص اول است؛ برای اینکه بنده ی اول است. برحسب روایت او اول کسی بود که در هنگام اخذ میثاق از انبیا، به ربوبیت باری تعالی اقرار کرد.

همچنین، خداوند متعال به این ملاحظه که محمد صلی الله علیه و آله عبد حقیقی اوست و اتمّ و اکمل مقامات عبودیت را حائز می باشد، او را بنده ی خود می خواند و می فرماید:

(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ) (۱)

یا اشخاصی را که در سوره ی فرقان در آیات کریمه ای که مطلع آنها این آیه است:

(وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا) (۲)

به خود نسبت می دهد و در حقیقت آنها را به بندگی خود می پذیرد.

ص: ۸۴

۱- سوره ی اسراء، آیه ی ۱.

۲- (۲) سوره ی فرقان، آیه ی ۶۳.

بندگی از نوع اول که همه را شامل است جنبه ی تکوینی و قهری دارد که احدی نمی تواند از آن سر باز زند و ذره ای خودمختاری نشان بدهد. اما بندگی از نوع دوم اختیاری و ارادی است. بنده در مسیر این بندگی خود را می شناسد و فقر و نیاز خود به خدا را درک کرده و امورش را به او تفویض می نماید و در خط اطاعت محض و بی چون و چرای مولای خویش قدم برمی دارد و زبان حال او این اشعار است:

بنده آن باشد که بند خویش نیست جز رضای خواجه اش در پیش نیست

گر بجزد خواجه او را پا و دست دست دیگر آورد کاین نیز هست

نه ز خدمت مزد خواهد نه عوض نه سبب جوید ز امرش نه غرض

باری! پس از اقرار به عبودیت و بندگی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، رسالت و خاتمیت آن حضرت و اینکه پیغمبری بعد از آن پیامبر تا روز قیامت نخواهد بود و شریعت او خاتمه ی الشرایع و پایان دهنده ی همه شرایع و ادیان است و بعد از او تا روز قیامت شریعتی نخواهد آمد را عرضه می دارد.

اما اقرار و شهادت به رسالت، شرط حکم به اسلامیت است که تا کسی به آن شهادت ندهد حکم به مسلمان بودن او نمی شود و احکام اسلام نیز بر او جاری نخواهد شد، مگر آنکه فطرتش بر اسلام باشد که به تبعیت امر پدر و مادر حکم به اسلام او می شود و بعید نیست که پس از بلوغ نیز مادامی که اظهار خلاف نکرده باشد این حکم بر او جاری است.

در هر حال، بعد از کلمه ی توحید و اقرار به وحدانیت خداوند متعال،

کلمه ای به عظمت شهادت به رسالت و اقرار به پیامبری حضرت رسول

اکرم صلی الله علیه و آله نمی رسد و همان طور که در اذان و تشهد بعد از شهادت به توحید قرار دارد، در بین امور اعتقادی نیز بعد از توحید، مقام دوم را حائز است.

از ضمائمان ایمان به رسالت، ایمان به این است که آن حضرت، خاتم النبیین است؛ یعنی ختم کننده ی پیغمبران که بعد از او نبی و پیغمبری نخواهد بود و سرّ اینکه حضرت عبدالعظیم در مقام اعتراف به پیغمبری آن حضرت تعبیر به رسول و فرستاده نموده است که مفهوم واسطه و سفیر بین خالق و خلق را دارد و در مقام اقرار به مقام ختمیت، او را «خاتم النبیین» می خواند نه «خاتم المرسلین»، ظاهر این است که رسول در معنا و مفهوم اخص از نبی است که هر رسولی نبی است؛ اما هر نبی ای رسول نیست. بنابراین برای روشن شدن اینکه عقیده اش این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله علاوه بر آنکه خاتم المرسلین است خاتم النبیین نیز می باشد، به خاتم النبیین که هر دو مفهوم از آن درک می شود تعبیر نمود؛ زیرا ختم نبوت رسالت نیز هست. بدیهی است با خاتمیت نبوت، خاتمیت شریعت نیز ثابت است؛ زیرا آمدن شرع جدید توقف بر آمدن سفیر و پیغمبر دارد و بدون آن آمدن دین جدید ممکن نیست.

این خاتمیت در همه ی ابعادش بر حسب قرآن مجید و احادیث مسلم و قطعی الصدور ثابت است و منکر آن، منکر ضرورت بین مسلمین است.

این دین همانطور که برای همه ی ازمنه است و

حرام الی یوم القیامه»(۱)

است، جهان شمول است و برای همه ی امکانه نیز دین منحصر به فرد است. بیش از یکهزار و چهارصد سال از ظهور این دین می گذرد و مرور زمان هم در این مدت طولانی، این خاتمیت را تأیید کرده است؛ زیرا در این مدت نه نبوت ثابت، مقبول و معقولی عرضه شد و نه شریعتی که قابل عرضه، جامع، کافی، محکم و وافی باشد از سوی کسی پیشنهاد شده است. این دین، جاودان و پایدار است و همراه طلوع آفتاب و ماه باقی، پاینده و برقرار است. اکمل ادیان و جامع ترین شرایع و تعلیمات است و شاید یکی از اسرار اعطای معجزه ی باقیه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله که همان «قرآن مجید» است خاتمیت این دین است که الی الابد این معجزه باقی است و اعلان:

(وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ) (۲)

همواره در گوش جهانیان مترنم است که هر مسلمانی در هر عصر و زمان می تواند همین اعلان را به دنیا بدهد.

ص: ۸۷

۱- بحار الانوار، ۳۵/۲۶.

۲- (۲) سوره ی بقره (۲)، آیه های ۲۳ و ۲۴.

وَأَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ وَالْخَلِيفَةَ وَوَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنْتَ يَا مُوَلَايَ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي. فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ؟ فَقُلْتُ: فَكَيْفَ ذَاكَ يَا مُوَلَايَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ لَا يَرَى شَخْصَهُ وَلَا يَحُلُّ ذِكْرَهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا

می گویم (اقرار می کنم) که امام، خلیفه و ولی امر بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، سپس حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن الحسین و سپس محمد بن علی و بعد جعفر بن محمد و بعد موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی و پس از او محمد بن علی و پس از او تو ای مولای من (امام، خلیفه و ولی امر هستی) آنگاه امام فرمود: بعد از من حسن پسر من (امام، خلیفه و ولی امر است). پس چگونه است حال مردم نسبت به خلف بعد او؟ من عرض کردم: چگونه است این؟ فرمود: برای اینکه شخص او دیده نمی شود و بردن نام او حلال نیست تا بیرون آید. پس پر کند زمین را از قسط و عدل چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

در اینجا تذکر چند امر مناسب است:

اول: سه کلمه ی «امام»، «خلیفه» و «ولی امر» مترادف نیستند و اگر چه بر حسب مصداق واحدند؛ یعنی بر همان کسی که خلیفه اطلاق می شود، امام و ولی امر نیز اطلاق می گردد و بر آن که اطلاق امام، صادق است اطلاق خلیفه و ولی امر نیز صادق می باشد و این الفاظ در تصادق با هم ملازم اند، اما به لحاظ مفهوم مترادف نیستند و از هر کدام بُعدی از ابعاد شخصیتی که مصداق این عناوین می باشد استفاده می شود، هر چند لازمه ی اتّصاف به معنای هر یک، اتّصاف به معنای دیگری است. از لحاظ مفهوم ظاهری، امام کسی است که پیشوای همه است و زندگی، رفتار، اعمال و گفتارش برای همه الگو و حجت می باشد و همه باید به او اقتدا و تأسّی نموده و از ایشان پیروی کنند. بدیهی است چنین کسی باید اعلم و داناترین همه و معصوم از خطا و اشتباه باشد، در غیر این صورت امامت در وجود او تحقق نخواهد یافت؛ زیرا در صورتی که اعلم و معصوم نباشد کسی که از او پیروی می نماید به صلاحیت او و صحت راهی که طی می کند نمی تواند اعتماد داشته باشد، و با جواز خطا و اشتباه راهنما و احتمال در بیراهه بودن، طی طریق به او، عقلاً شایسته نیست؛ چنان که شرعاً نیز تجویز یا ایجاب طی چنین طریقی جایز نمی باشد.

از آیه ی کریمه ی:

(وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (۱)

ص: ۸۹

و همچنین از حدیثی که در تفسیر این آیه و درجاتی که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام طی کرد تا به مرتبه ی امامت رسید، عظمت مقام امامت معلوم می گردد، و همچنین از حدیث مشهور

«من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»^(۱)

امامت و لزوم عصمت در صاحب این مقام دانسته می شود.

و اما خلافت که مفهوم عامّش جانشینی از غیر، انجام کار غیر و عمل کردن به جای غیر است، در اینجا مفهوم خاصش، خلافت و به تعبیر کامل تر کارگزاری از خداست به صورتی که کاری که از خلیفه صادر می شود کار خدا شمرده شده و خلیفه، عامل و مجری اراده الله است و از آنجا که، به طور مثال هدایت بندگان یا حکم بین آنها به واسطه نقصانی که در آنها است، بلاواسطه ی احدی از بشر ممکن نیست، بنابراین به واسطه ی خلیفه خدا انجام می شود، بدیهی است در نیل به این منصب نیز همان دو صلاحیت و تقوایی که در نیل به امامت لازم است، شرط است.

و اما ولایت امر که به معنای صاحب اختیاری امور از جانب خدا است منصبی است از مناصب تشریحیه که به اقتضای سعه و ضیق متعلق ولایت و محدوده ی مداخلات اما مشروط به شرایط مناسب است. در ولایت پیغمبر، امام و خلیفه چون محدوده ی آن کل امور است و وجوب اطاعت از آن به تصریح آیه ی کریمه ی

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)^(۲)

ص: ۹۰

۱- الغدير، ۳۵۹/۱۰ به عبارات مختلف ذکر شده است.

۲- (۲) سوره ی نساء، آیه ی ۵۹.

مطلق است و مشروط به شرطی نیست، مثل مقام امامت و خلافت عصمت شرط است، و به این معنا در حدیث معروف در ردیف نماز، روزه، زکات و حج شمرده شده است:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ، وَلَمْ يَنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا تُودَى بِالْوَلَايَةِ» (۱)

و با این جمله:

«و لم يناد بشيء كما نودي بالولاية»

اهمیت خاص آن گوشزد شده است.

در اینجا ولایت، در سلسله و در ردیف احکام الله شمرده می شود. هر چند که صاحب این مقام نیز کسی غیر از امام و خلیفه نخواهد بود. موضوع وجوب اطاعت ولی امر همین اوامر ولایتی امام و خلیفه است و اوامری است که به عنوان اداره ی نظام و رتق و فتق امور صادر می نماید.

به این لحاظ ولایت امر و نهی ولی به خود او مستند است؛ در حالی که به شأن خلیفه ی الهی امر خداست.

عبارتاً شَتَّى وَحُسْنُكَ وَاحِدٌ وَكُلٌّ إِلَى ذَاكَ الْجَمَالِ يَشِيرُ (۲)

دوم: درسی که از این بیان حضرت عبدالعظیم که مقرون به تأیید امام است استفاده می شود، این است که می فرماید: «امام، خلیفه و ولی امر بعد از او» و از این جمله برداشت می شود که پیغمبر هم، امام، خلیفه و ولی امر است که لازم

ص: ۹۱

۱- الاصول من الکافی، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، ح ۱-۱۸/۲.

۲- (۲) کشف الرموز، ۸/۱.

است بعد از او این رشته ادامه داشته باشد؛ بر خلاف نبوت که چنان که در فقره ی قبل به آن اقرار کرد، به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ختم شد و استمرار آن واجب نیست؛ بلکه دایر مدار وجود مصلحت و نیاز جامعه است که از خاتمیت دین اسلام، عدم وجود مصلحت و بی نیازی جامعه از دین جدید معلوم می شود.

بر خلاف امام، خلیفه و ولی امر که هیچ گاه جهان و جامعه از آن بی نیاز نیست و زمین خالی از آن نخواهد شد؛ چنان که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است:

«اللَّهُمَّ بَلِي! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّتِهِ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا»^(۱)

و از آنچه بیان شد می توان گفت در ابعاد و شخصیت رسول اکرم که جامع مقام نبوت، خلافت، امامت و ولایت است، بعد از خلافت و امامت، او اشرف از نبوت و ولایت است. و مفهوم این کلام افضلیت ائمه ی معصومین علیهم السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؛ زیرا اگر چه برای آن بزرگواران منصب امامت، خلافت و ولایت ثابت است، اما واجد منصب نبوت نبودند و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله واجد مقامات اربعه بودند. و علاوه بر این ولایت و امامت بزرگواری مانند امیرالمؤمنین علیه السلام، که افضل همه ی ائمه ی معصومین علیهم السلام است در محدوده ولایت و امامت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داشت و

ص: ۹۲

رسول خدا صلی الله علیه وآله بر علی علیه السلام و کل مردم اولی به انفس بود. و آیه ی کریمه ی

(أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز مانند سایر مؤمنین شامل است.

سوم: بیان خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام و ولایت برای آن حضرت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله دلایل قطعی و مدارک یقینی ثابت است که از جمله همان نص متواتر غدیر است که عامه و خاصه، محدثین، مورخین، مفسرین، علمای رجال و غیر نیز همه آن را در کتاب ها، جوامع، مجامیع و مسانید به سندهای متعدد از جماعت بسیاری از صحابه و تابعین تابعین روایت نموده اند. و از جمله واقعه ی یوم الانذار است و در مواقف و مشاهد دیگر، نصوص بر امامت و ولایت علی علیه السلام بسیار است، و اگر کسی راه عناد نپوید و مسئله ی خلافت را منصفانه بررسی نماید، ممکن نیست که این امر بر او پنهان بماند و مثل آفتاب روشن نشود.

فضایل و مناقبی که از آن حضرت نقل شده و در هزاران کتاب معتبر ثبت و تدوین شده است همه این جهت را ثابت می نماید که یگانه شخص صالح برای مقام خلافه الله و خلافه الرسول کسی غیر از علی علیه السلام نخواهد بود.

علمی که از آن حضرت در اختیار مسلمانان قرار دارد و نیاز همگان به علم آن بزرگوار و استغنائی او از تمام صحابه و اخبار بسیار آن حضرت، از مغیبات و سایر معجزات آن امام همه و همه گواه خلافت بلافصل اوست.

ص: ۹۳

هر چه بگوییم و بنویسیم توضیح واضح بوده و از قطره در برابر دریا و ذره در برابر خورشید کمتر است.

و این شعر نیز در ترجمان این عجز و ناتوانی ما کوتاه و نارسا است:

این شرح بی نهایت ک - ز وصف یار گفتند حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد

«فَسُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَهُ وَ جَعَلَهُ آيَةً الْكُبْرَى وَ حُجَّتَهُ الْعِظْمَى وَ أَعْطَاهُ وَ مَنَحَهُ مِنَ الْعُلُومِ وَ الْكَمَالَاتِ مَا حِيرَ بِهِ عُقُولَ ذَوِي الْإِلْبَابِ».

چهارم: از این روایت، امامت ائمه ی اثنا عشر علیهم السلام بر حسب صدها روایات صحیحه ی معتبره از طرق شیعه و سنی ثابت و محرز است، و از جمله تنها احمد بن حنبل از طرقی نزدیک به چهل طریق از جابر بن سمره و عبدالله بن مسعود این روایات را نقل کرده است که همه بر حصر عدد ائمه و خلفا در دوازده نفر دلالت دارند و این عددی است که بر هیچ فرقه ای از فرق مسلمین غیر از فرقه ی امامیه اثنا عشریه انطباق ندارد، که هر شخص منصف یا باید این روایات را که متواتر و ثابت است کنار بگذارد و کاری را که هیچ مسلمان مؤمن به رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مرتکب نمی شود، مرتکب شود و نهایت امر، با لسانی که صریح در جسارت به ردّ قول پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشد به عذر جهل به مقصود از این روایات، آنها را کنار بگذارد، یا این که بر حسب این روایات، مذهب شیعه ی اثنا عشریه که یگانه مذهبی است که این روایات بر آن انطباق دارد را بپذیرد.

علاوه بر این، در ضمن متجاوز از دویست حدیث از این احادیث، شرح

و تفسیر آن دسته که فقط متضمن عدد خلفا و ائمه است داده شده است و با صفات و علامات و حتی ذکر اسامی این دوازده نفر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام معرفی شده اند.

علاوه بر این که روایات بسیار دیگر و شواهد زیاد از معجزات و خوارق عاداتی که از این بزرگواران صادر شد و دلایل دیگر همه، امامت این دوازده نفر را به طوری که جای شبهه ای باقی نماند اثبات می نمایند.

و از جمله آنها همین روایت است که از آن انحصار ائمه علیهم السلام و تعیین آنها در این دوازده نفر معلوم می شود و حضرت عبدالعظیم که قبل از وفات حضرت هادی علیه السلام و پیش از ولادت حضرت صاحب الامر علیه الصلاه و السلام وفات نموده است خبر ولادت امام عصر ارواحنا فداه و غیبت آن حضرت را از امام هادی علیه السلام روایت نموده است.

پنجم: در این روایت به سه صفت از اوصاف حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به اجمال اشاره شده است.

اول: اینکه شخص آن حضرت دیده نمی شود، که اشاره به غیبت آن حضرت از انظار است و مقصود، نفی کلی رؤیت آن حضرت نیست؛ زیرا تا قبل از وقوع غیبت کبری جماعتی به زیارت آن حضرت نایل شدند و بعد از غیبت کبری نیز جمعی به شرف زیارت این قطب جهان و کهف امام نایل گردیده اند، بلکه مقصود این است که دیدار آن حضرت به صورت عادی فراهم نیست، و نوع و اغلب مردم از دیدار آن حضرت محروم هستند

و از مکان ایشان و تفصیل جریان احوال آن بزرگوار بی اطلاع می باشند. آن افرادی هم که به این سعادت نایل شده اند، به خصوص در غیبت کبری، این دیدار به طور اتفاقی و غیرعادی می باشد؛ چنان که ظاهر از نفی رؤیت، ظاهراً رؤیت با معرفت شخصی است که برای کسی الّا-اوحدی از مردم فراهم نیست. اما رؤیت بدون معرفت شخصی، جایز است و با غیبت آن حضرت و حکمت هایی که برای آن است منافات ندارد.

دوم: حلال نبودن ذکر آن حضرت به اسم ایشان است که برحسب این روایت و بعضی روایات دیگر ذکر آن حضرت به نام آن بزرگوار که نام نامی رسول خدا صلی الله علیه و آله است، جایز نیست.

در مسئله ی حکم نام بردن از آن حضرت در عصر غیبت و اینکه آیا مطلقاً جایز نیست یا مطلقاً جایز است هر چند مطلقاً مکروه باشد، یا در مجالس و مجامع مکروه باشد یا این است که حرمت، خاص مجالس و مجامع باشد یا حرمت از باب تقیه باشد و با عدم تقیه جایز باشد، احتمالات متعدد است و شاید این احتمال که نهی از تسمیه تا زمان ظهور آن حضرت خاص مجالس و مجامع است و تعظیماً تحریم شده باشد، و در موارد دیگر جایز باشد ارجح است و در هر حال قول، به حرمت مطلق یا جواز مطلق، ضعیف است و احتیاط، ترک تسمیه است، مگر در مواردی مثل نقل روایات مشتمل بر تسمیه یا در ضرورت های دیگر که اعلان نام آن حضرت لازم شود و این مسئله از مسائلی است که بین شیخ اجل بهاءالدین عاملی و سید جلیل میرداماد علیهماالرحمه در آن اختلاف فتوا بوده است و میرداماد کتاب

شرعه التسمیه را، که اخیراً به توصیه ی حقیر طبع و منتشر شد، در تأیید نظر خود تألیف فرمود.

سوم: این است که حضرت امام هادی علیه السلام خلف بعد از امام حسن عسکری علیه السلام را این گونه توصیف می فرماید که: زمین را پر می کند از قسط و عدل، چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور.

در بیش از یکصد حدیث معتبر از طریق شیعه و سنی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه ی طاهرین علیهم السلام، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه به این صفت توصیف شده است و از اوصاف بارزه، ظاهره و مهمه ی آن حضرت است؛ تا حدی که باید این صفت را که از اوصاف فعلیه ی آن حضرت می باشد، در شمار اهداف مهم ظهور آن بزرگوار برشمرد، چنانکه ظهور و غلبه ی اسلام بر سایر ادیان، جهان گیر شدن عقیده ی توحید و حکومت جهانی آن حضرت و... و همه از اهداف ظهور است.

این صفت اگر چه در این عبارات از اوصاف فعلی آن حضرت است و از کارهای مهم و بزرگی است که انجام می دهد، اما بالالتزام بر صفت ذاتی عدالت، کمال نفس، استقامت فکر و روح آن بزرگوار دلالت دارد.

بدیهی است انجام چنین اهداف و چنان برنامه هایی که آن حضرت ارائه خواهد نمود، موقوف به داشتن صلاحیت های عظیمی است که جز انبیا و ائمه ی طاهرین علیهم السلام که مؤید من عندالله، بوده کسی دارای آن نخواهد بود.

قال فَقُلْتُ: أَقْرَزْتُ و أَقُولُ: إِنَّ و لِيَهُمْ و لِي اللّهِ و عَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللّهِ و طَاعَتُهُمْ طَاعَةُ اللّهِ و مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللّهِ.

حضرت عبدالعظیم گفت: اقرار کردم و می گویم که ولی ایشان (یعنی ائمه علیهم السلام) ولی خدا است و دشمنشان دشمن خداست و طاعت ایشان طاعت خداست و معصیت ایشان معصیت خداست.

از این بیانات حضرت عبدالعظیم اهمیت و عظمت مقام امامت و ولایت معلوم می شود که در آنچه ذکر شده است، تالی تلو خداوند متعال می باشند؛ دوست و ولی ایشان، ولی خدا و دوست اوست. از بعضی احادیث معتبر چنین برداشت می شود که اگر کسی در عبادت بسیار کوشش کند و به مدتی که نوح قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد (نهد صد و پنجاه سال) خدا را بندگی نماید، روزها را روزه بدارد و شب ها را به عبادت سر کند، و بین رکن و مقام مظلوم کشته شود، اما ولایت این بزرگواران را نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد. (۱)

«مَنْ أَتَاكُمْ نَجِي وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكٌ» (۲)

«وَ مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهُ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللّهُ» (۳)

ص: ۹۸

۱- بحار الانوار، ۱۷۲/۲۷.

۲- (۲) تهذیب الاحکام، باب زیارت جامعه، ۹۸/۶.

۳- (۳) تهذیب الاحکام، باب زیارت جامعه، ۱۰۱/۶.

و برحسب بعضی روایات که از طرق عامه نیز روایت شده است، ولایت اهل بیت علیهم السلام به همه ی معانی اش، دوستی آن بزرگواران، و بر شمردن آنها به عنوان ولی امر، امام و خلیفه، یکی از چهار امری است که از آن در روز قیامت از هر بنده ای پیش از اینکه قدم از قدم بردارد سؤال می شود.

و این امری است که از صدر اسلام و عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بین مسلمانان مطرح، مقبول و مسلم بوده است.

فرزدق در قصیده ی معروفه اش می گوید:

من معشر حَبَّهم دین و بغضهم کفر و قربهم منج - ی و معتصم

ص: ۹۹

وَأَقُولُ: إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَالْمُسَائِلَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَإِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَإِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.

و می گویم که به راستی معراج حق است و سؤال قبر حق است و بهشت حق است و جهنم حق است و صراط حق است و میزان حق است و به درستی که تردیدی در روز قیامت نیست و به حقیقت خداوند هر کس را که در قبرهاست برمی انگیزاند.

در این بخش حضرت عبدالعظیم بعضی دیگر از عقاید خود را به عرض می رساند و به حقانیت معراج، سؤال قبر، بهشت، آتش، صراط، میزان و اینکه ساعت و قیامت آمدنی است و خدا مردگان را از قبور مبعوث کرده و زنده می سازد گواهی می دهد که ما به طور مختصر از این امور سخن می گوئیم.

مقدمتاً یاد آور می شویم که اعتقاد به معاد، حشر اموات، ثواب و عقاب، واجب است هر چند در مقام حکم به اسلام، اقرار به شهادتین و توحید و رسالت که متضمن عقیده به حقانیت کل ما نزل علی النبی صلی الله علیه و آله و اقرار اجمالی به همه اینها است، کافی می باشد، اما اعتقاد به خصوص و به تفصیل به معاد و عالم عقبی و اینکه خداوند مردگان را برای ثواب و کیفر احیا می فرماید، واجب است، چنانکه اعتقاد به بهشت، آتش، صراط و میزان نیز به تفصیل لازم است و

شاید علت وجوب آن و عدم اکتفا به عقیده ی اجمالی به این امور وضوح، ظهور و ضرورت اشتغال دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر این امور باشد؛ مثل اعتقاد به ملائکه و انبیای گذشته و کتاب های آسمانی نازل بر آنها. بعد از بیان این مقدمه چندین امر را در ارتباط با این چند موضوع بیان می نماییم:

۱-۱۲. معراج

یکی از عقاید مسلمین این است که خداوند در شبی که بدان ليله المعراج گفته می شود حیب خود، حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را از شهر مکه ی مکرمه (مسجد الحرام) به مسجد اقصی سیر داد و از آنجا با همین جسد و جسم عنصری به عوالم بالا تا مرتبه ی

(تُمْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) (۱)

عروج داد. تفصیل این معراج که هر یک آن به قدرت الهی و خرق عادت صورت گرفته است، در برخی از آیات قرآنی و احادیث، مفصل بیان شده است، هر چند اعتقاد به کل تفصیلی که در احادیث آمده است؛ به خصوص اگر خبر واحد باشد واجب نیست.

از جمله آیاتی که بر این معراج دلالت دارد این آیه ی کریمه است:

(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا خِوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) (۲)

و از جمله چند آیه از سوره ی نجم است و از جمله آیه ی کریمه ی:

ص: ۱۰۱

۱- سوره ی نجم، آیه ی ۸-۹.

۲- (۲) سوره ی اسراء، آیه ی ۱.

(وَسَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا) (۱)

و آیه ی کریمه ی:

(فَسَأَلِ الَّذِينَ يَفْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ) (۲)

بنابراین حق بودن اصل معراج، امری اسلامی و مسلم است که مسلمان نمی تواند در آن تردید داشته باشد و از معجزات بزرگ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و عروج به جسد بوده است و ظاهر این است که چنین جریانی وقتی اعجاز است که به جسد باشد و گرنه سیر روحی برای انسان ها هم از اینجا به آنجا و از زمین به آسمان، از مکه تا آفریقا و همه جا امکان پذیر است؛ هرچند فرقی که این سیر با سیرهای دیگران دارد این است که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله در این سیر، حقایقی کشف شد که برای دیگران عاده ی امکان کشف آن حقایق نیست.

اما انصافاً آنچه از ابتدا از این معراج تلقی شد و مؤمنین به آن ایمان آوردند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را تصدیق نمودند و کفار آن را نپذیرفتند و به استهزاء گرفتند، معراج جسمانی بود و در هیچ کجا هم نداریم که پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها جواب داده باشد که من معراج جسمانی نکرده ام که شما نمی پذیرید؛ بلکه ظاهر حال آن حضرت هم تأکید بر جسمانیت معراج بود.

به هر حال بسیاری انکار معراج جسمانی را انکار ضروری دین دانسته و

موجب کفر و ترتب احکام ارتداد می دانند و بعضی هم مقید می کنند به

ص: ۱۰۲

۱- سوره ی زخرف، آیه ی ۴۵.

۲- (۲) سوره ی یونس، آیه ی ۹۴.

صورتی که به انکار پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشت کند.

آنچه نباید ناگفته بماند این است که شبهات بعضی اهل معقول در مورد معراج جسمانی، که مستلزم خرق و التیام در افلاک است، همه علاوه بر اینکه با عمومیت قدرت خدا و صدور خرق عادات بسیار و اخبار رسول صادق مصدق، مردود است، با اکتشافات ثابت علمی امروز نیز همه مردود شده است. این حضرات براساس تئوری های خود برای ماسوی الله نقشه ای فرضی کشیده بودند و تشکیلات کیهان و افلاک را تعیین کرده و به گمان خودشان نقشه ربط حادث به قدیم و صدور کثیر از واحد را نوشته بودند؛ گویی اینکه همه ی جا و در همه تحولات و ادوار عالم با خدا بوده اند و براین اساس عالم عقول و مجردات را عنوان کرده و سلسله هایی در نظر گرفته بودند که با ظهور علوم و فنون جدید بطلان بیشتر نقشه هایشان ظاهر شد.

راه صواب و مصون از خطر این است که در این امور انسان به اخبار پیغمبر صادق مصدق اکتفا نماید و به معراج قائل باشد؛ هر چند از شناخت چگونگی آن و نحوه ی فراهم شدن این سیر برای بشر، عاجز بماند؛ از پیش خود چیزی را که از شرع نرسیده نگوید و خود را برای فهم این گونه حقایق که مکلف به فهم آنها نیست به تکلف نیندازد.

بعضی از گذشتگان از اهل معقول کأنّ برای توفیق بین قول قائلین به معراج جسمانی و معراج روحانی در رساله ی خود موسومه بوردیه علی ما حکى عنها بر این نظر است که آن حضرت معراج جسمانی، معراج روحانی

و معراج عقلانی داشته است. و معراج جسمانی آن حضرت سیر جسمانی

آن بزرگوار بوده تا منتها مراتب اجسام که بر بُراق طی این سیر فرمود، و عبارتی که از او نقل شده این است:

«وَسُرِّيَ بِسِيرِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ظُلُمَاتِ عَالَمِ الْأَجْسَامِ وَالْأَجْرَامِ عَلَى مَرْكَبِهِ الَّذِي سُمِّيَ بِالْبُرَاقِ فِي كَمَالِ الشَّرْعِ»

و در مورد جنبه ی روحانی بودن آن می گوید:

«وَأَزْتَقَى بِرُوحِهِ الْقُدْسِيَّهِ إِلَى مَدَارِجِ الْأَرْوَاحِ وَخَزَقِ الْحُجُبِ وَبَلَغَ قُمَّةَ الضَّرَاحِ إِلَى أَنْ صَارَ إِمَامًا لصفوفِ الْأَرْوَاحِ النَّوْرِيَّةِ»

و در معراج عقلانی می گوید:

«ثُمَّ تَرَقَّى بِعَقْلِهِ النَّوْرِيَّ وَنُورِهِ الْعَقْلِيَّ وَدَخَلَ سِرَادِقَاتِ الْجَلَالِ وَرَفَعَ أَسْتَارَ الْبَهَاءِ وَالْجَمَالِ إِلَى أَنْ وَصَلَ إِلَى حَدِّ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَبِّهِ أَحَدٌ حَتَّى نَفْسِهِ الشَّرِيفِ وَذَاتِهِ الرَّفِيعِ»

این عبارت اگر چه خالی از لطافت نیست و تعبیر از معراج جسمانی به «سری»، و از روحانی به «ارتقی»، و از عقلانی به «ترقی» لطف دارد و اگر چه سه مرتبه ای کردن معراج و محدود کردن نوع جسمانی آن به سیر تا انتهای عالم اجسام، آن چنان که نفی اصل جسمانی بودن معراج را خلاف ضرورت می شمارند، خلاف ضرورت شمرده نشود، اما چیزی که هست این است که آنچه از معراج در اذهان، متشّعه بوده و از ظواهر آیات و احادیث استفاده می شود این است که کل معراج و عروج آن حضرت جسمانی بوده

و به هرکجا رفته و به هرکجا رسیده با بدن عنصری بوده است.

از چرخ گذشته با چه؟ با جامه بر عرش نشسته با چه؟ با نعلین

و شهید قدس سره در اشعار شیوایی که در مدح آن حضرت سروده می فرماید:

و من قد رقی السبع الطباق بنعله و عوضه الله البراق عن المهر^(۱)

و دیگری می گوید:

سبحان من خص بالاسراء رتبه

اما اینکه جسم خود را در منتهی الیه عالم اجسام گذارده و با روحش به منتهی الیه عالم ارواح نوریه عروج کرده باشد و سپس به عقل نوری و نور عقلی خودش رفته باشد و تا به آنجایی رسیده باشد که میان او و میان پروردگارش احدی، حتی نفس شریف و ذات رفیعش نباشد، حقیقت این است که ما از این الفاظ چیزی نمی فهمیم و آنها که در عصر وقوع معراج بوده اند و بعد از آنها هم از معراج و آیات و احادیث چنین برداشت هایی نداشته اند و گویی این بیانات به «رجماً بالغیب» شبیه تر است، و اگر انسان از علم به حقایقی مانند این مطالب اظهار عجز کند، بیشتر از اظهار علم، دلیل بر علم، فهم، عقل، بینش و دانش است.

ما نمی توانیم براساس یک سلسله مزاعم و تشکیلات سازی برای ما سوی الله

ص: ۱۰۵

۱- الروضه البهیة، شرح حال شهید الثانی رضی الله عنه، شعر الشهید، ۱/۱۸۷.

و ترتیب عوالم در خیال خودمان با ترازویی که خیالات خود را در آن می‌سنجیم و خود آن ترازو هم خیالی است، همه چیز را بسنجیم. بر حسب دلالت قرآن و احادیث، معراج حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله جسمانی بوده و همه ی آن حقایقی که بر آن حضرت منکشف شده، بر همین شخص متجسم به آن جسم شریف بوده است. ما مقصود این فاضل را نفهمیدیم. اگر می‌خواهد بگوید روح یا عقل آن حضرت با بقای در این جسد عنصری به عالم ارواح و عقول عروج کرد، این نیاز به سیر جسم تا منتهی الیه عالم اجسام ندارد و اگر مقصود این است که روح آن حضرت این بدن عنصری را خلع کرد و به عوالم دیگر شتافت، آن هم اول به منتهی الیه عالم ارواح و پس از آن، عقل آن حضرت به عالم عقول عروج کرد، از آیات و احادیث معراج این حرف‌ها فهمیده نمی‌شود مگر با تأویل و توجیه و اصلاً وجود عوالمی ماورای عالم اجسام به معنایی که بر ملائکه «اولی اجنحه» قابل اطلاق باشد مورد حرف است و به طور کلی این حضرات برای کاینات برنامه ریزی کرده و عالم ارواح و عقول ساخته‌اند و معراج و حقایق دیگر را بر آن ساخته‌های خودشان تطبیق و تأویل می‌نمایند، که اگر بگوییم مصداق

(انْ هِيَ الْأَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ) (۱)

هستند، گزاف‌گویی نکرده‌ایم، زیرا مؤیدی از شرع بر گفته‌های خود ندارند.

ص: ۱۰۶

سید شبر می فرماید: «معراج، فی الجملة از ضروریات دین است و منکر

آن، از رقبه ی مسلمین خارج است» و از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ أَنْكَرَ أَرْبَعَةَ أَشْيَاءَ: الْمِعْرَاجَ، وَ الْمَسَائِلَةَ الْقَبْرِ، وَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، وَ الشَّفَاعَةَ» (۱)

و می فرماید: «آنچه امامیه بر آن اند این است که معراج به بدن و جسم شریف آن حضرت بوده است.»

و از جمله روایات بسیار جالب در کتب اهل سنت این روایت است از عبدالله بن عمر که گفت شنیدم که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد:

«بَايَ لُغَةٍ خَاطَبَكَ رَبُّكَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ»

در شب معراج خدا با چه لهجه و صوتی تو را مخاطب قرارداد؟

«فَقَالَ: خَاطَبَنِي بِلُغَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَلْهَمَنِي أَنْ قُلْتُ يَا رَبَّ أَنْتَ خَاطَبْتَنِي أُمَّ عَلِيٍّ؛

گفت: مرا به لهجه و صدای علی بن ابی طالب خطاب فرمود. سپس مرا ملهم کرد که گفتم: یا رب! تو مرا مخاطب قرار دادی یا علی (یعنی صدایی که می شنوم صدای تو است یا صدای علی)؟

«فَقَالَ: يَا أَحْمَدُ! أَنَا شَيْءٌ لَيْسَ كَالْأَشْيَاءِ لَا آقَاسُ بِالنَّاسِ وَلَا أَوْصَفُ بِالْأَشْيَاءِ خَلَقْتُكَ مِنْ نُورٍ وَ

ص: ۱۰۷

خَلَقْتُ عَلِيًّا مِنْ نُورِكَ أَطْلَعْتُ عَلَيَّ سِرَائِرَ قَلْبِكَ فَلَمْ

أَجِدُ فِي قَلْبِكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَاطَبْتُكَ بِلسَانِهِ كَيْمَا يَطْمِئِنُّ قَلْبُكَ» (۱)

فرمود: یا محمد! من شیء هستم، نه مثل اشیا؛ نه به مردم قیاس می شوم و نه به اشیا وصف می شوم و لیکن بر نهانی ها و اسرار دل تو مطلع شدم و احدی را محبوب تر به سوی تو از علی نیافتم پس به زبان و آواز او تو را مخاطب قرار دادم تا قلب تو اطمینان یابد.

و چه نیکو سروده شد:

شبی که رفت به معراج سید مدنی شنید از حرم کبریا ندای علی

خدا سخن به زبان علی ادا فرمود چرا که بود نبی عاشق صدای علی

۲-۱۲. سؤال قبر

چنانکه گفتیم یکی از مسائلی که به واسطه ی روایات و احادیث بسیار ثابت است و باید به آن معتقد بود و عقیده برخلاف آن، اسلامی نبوده و رد این احادیث متواتر است، عقیده به سؤال قبر و پرسش پس از مرگ است که حضرت عبدالعظیم عقیده ی خود را به عرض امام علیه السلام رسانیده است.

صدوق علیه الرحمه در کتاب اعتقادات می فرماید: «عقیده در مسئله ی قبر این است که این امر حق است و چاره ای از آن نیست. هر کس به صواب

ص: ۱۰۸

و مطابق واقع جواب بدهد، در قبر، فائز به روح و ریحان می شود و هرکس به صواب جواب ندهد، فله نزل من حمیم.»

۳-۱۲. بهشت و آتش

عقیده به حقانیت بهشت و آتش (جنت و نار) از عقاید محکم و مسلم اسلامی است که در بسیاری از آیات محکمه ی قرآن کریم و در احادیث بسیار به آن تصریح شده است که به طور نمونه این دو آیه را یادآور می شویم:

در وصف جنت می فرماید:

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ»^(۱)

و در وصف آتش می فرماید:

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا»^(۲)

۴-۱۲. میزان

عقیده به میزان نیز عقیده ای است که برخاسته از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه است و اجمالاً باید به آن معتقد بود؛ هر چند در تفاسیل و کیفیت آن عقیده ای که بر آن ضرورت قائم باشد، نباشد و اجمالاً تفسیرها و تعریف هایی که از میزان و از آنچه وزن می شود شده است، همه قابل وقوع

ص: ۱۰۹

۱- سوره ی محمد، آیه ی ۱۵.

۲- (۲) سوره ی کهف، آیه ی ۲۹.

بوده و ممکن است برحسب اشخاص و یا مواقف قیامت و مقامات میزان اعمال متعدد باشد.

۵-۱۲. صراط

سید شبر علیه الرحمه می فرماید: «صراط از ضروریات دین است و بین مسلمانان احدی مخالف آن نیست و برحسب روایات، جسری است بر جهنم که تیزتر از شمشیر و باریک تر از مو است.»

و چنانکه صدوق می فرماید: «همه باید از صراط این پل جهنم عبور نمایند.»

و برحسب روایات معنای دیگر از صراط ائمه ی طاهرین علیهم السلام است و مراد از «الصراط المستقیم» همان ولایت امیرالمؤمنین و سایر ائمه ی طاهرین علیهم السلام میباشد.

و چنانکه از بررسی در آیات و احادیث استفاده می شود، صراط در لسان کتاب و سنت، هم بر هر یک از این دو معنا جداگانه اطلاق شده و هم مورد واحد به هر دو معنا تفسیر گردیده است.

۶-۱۲. معاد

حضرت عبدالعظیم در مورد معاد چنین گواهی می دهد: «ساعت، یعنی قیامت آینده است و شکی در آن نیست. خداوند همه کسانی را که در قبورند برمی انگیزاند.» مسئله ی قیامت، عود ارواح به اجسام، روز رستاخیز و زنده شدن مردگان از عقاید اولیه و اصلیه ی اسلام است و آیات بسیاری در

ص: ۱۱۰

قرآن مجید بر آن دلالت و صراحت دارد.

ناگفته نماند که روز قیامت، اسماء متعدد دارد که یکی از آنها «ساعت» است

که در چند جای قرآن بدان نامیده شده؛ از جمله (یا أيها الناس اتقوا ربکم إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِيمٌ) (۱) و (وَإِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ) (۲) و (يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ) (۳) و یکی دیگر از اسمای آن قیامت است، چنان که می فرماید: (لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ) (۴) و از اسمای دیگر آن حاقه، قارعه، آزفه، یوم الدین، یوم الحساب، یوم الحسره و یوم التغابن است که از آیات قرآنی استفاده می شود.

ص: ۱۱۱

۱- سوره ی حج، آیه ی ۱.

۲- (۲) سوره ی طه، آیه ی ۱۵.

۳- (۳) سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۷.

۴- (۴) سوره ی قیامت، آیه ی ۱.

وَأَقُولُ: إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصَّوْمُ وَالْحَجُّ وَالْجِهَادُ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ

و می گویم به درستی که فرائض واجبه بعد از ولایت، عبارت اند از نماز، زکات، روزه، حج، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر.

از این فرمایش چند نکته برداشت می شود:

اولاً: اهمیت ولایت و اینکه بر نماز و سایر واجبات مقدم است؛ زیرا بدون آن عملی مقبول در گاه خدای عزوجل نمی شود.

ثانیاً: اهمیت این فرائض از بین فرائض بسیار دیگر معلوم می شود که به خصوص به آنها اشاره کرده است؛ زیرا فرائض و واجبات تنها منحصر به اینها نیست.

ثالثاً: فضایل این واجبات، برحسب آنچه از قرآن و احادیث استفاده می شود، بسیار است. در آیات متعدّد قرآن به نماز و زکات امر و تأکید بسیار شده و همچنین روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر همه برحسب قرآن ثابت و مسلم است و شخص مسلمان باید به وجوب آنها معتقد و متدین باشد.

رابعاً: ظاهراً از فرائض در اینجا به مناسبت توصیف آنها به وجوب کلّ

تقدیرات، نظامات و تعلیمات الزامی شرعی اراده شده و ممکن است

مقصود از فرائض، تکالیف مأموم به و الزامی باشد و منظور از توصیف آنها به وجوب، ثبوت آن برحسب قرآن مجید است.

خامساً: چنان که اشاره شد فرائض واجب، منحصر به این چند باب نیست هر چند که این امور، عمدۀ و اهمّ فرائض می باشد.

ص: ۱۱۳

فقال علي بن محمد عليه السلام: يا أبا القاسم هذا والله دينُ الله الذي أرت ضاهُ لِعِبَادِهِ فَأَثَبْتُ عَلَيْهِ تَبَتُّكَ اللهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ (فِي) الْآخِرَةِ

پس امام هادی علیه السلام فرمود: ای ابا القاسم! به خدا قسم! این دین حق است که خداوند برای بندگانش پسندیده است پس بر آن ثابت [قدم] باش؛ خداوند تو را در زندگی دنیا و آخرت بر قول ثابت، نگاه دارد.

این بخش پایانی حدیث، متضمّن تصدیق امام به صحّت دین حضرت عبدالعظیم، امر او به ثبات بر دین و دعا برای ثابت ماندن او بر دین است که پیرامون آن سه توضیح مناسب می باشد:

اول: اینکه امام علیه السلام خطاب به حضرت عبدالعظیم فرمودند: یا ابا القاسم! به خدا سوگند این اموری که به عرض رساندی دین خداست که آن را برای بندگانش برگزیده است.

چنان که می دانیم مسائل و عقاید دینی و همچنین فرائض واجب دین، به آنچه که حضرت عبدالعظیم در اینجا برشمرده است منحصر نیست و امور اعتقادی دیگر هم در الهیات و هم در نبوّت و غیر آنها داریم که در اینجا صریحاً به آنها اشاره نشده است؛ مانند مسئله ایمان به عدل الهی و ایمان به ملائکه و پیغمبران سلف، با وجود این می فرماید:

«هذا والله دين الله» و این ظاهراً به این ملاحظه است که اولاً: ایمان به

خدا و رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله متضمّن همه ی این مسائل اعتقادی اسلامی است و ثانیاً: برخی امور رأساً جزء عقاید نیستند؛ در حدی که معرفت و عقیده به خصوص آنها، شرط اسلام و رستگاری و نجات باشد؛ بلکه اگر بنده ای از آن غافل شد و اعتقادات اصیله و اصلیه ی او صحیح بود و به تکالیف خود عمل کرد، رستگار و ناجی خواهد ماند؛ به طور مثال اگر کسی ملائکه را به تفصیل نشناخت یا بعضی از انبیا، مثل داود، سلیمان و شعیب را به اسم و عنوان نشناخت یا بعضی احکام و واجباتی را که مبتلا به او نبوده فرا نگرفت، لطمه ای به ایمان او نخواهد خورد، مگر آنکه در این مسائل اعتقادش مخالف با ماجاء به النبی صلی الله علیه و آله باشد که با التفات، مستلزم انکار نبی می شود که این امر موجب کفر و ارتداد است. بنا بر این برای مصونیت از خطر مخالفت عقیده دینی با ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و ثبت بالکتاب و السنه شخص در غیر اموری که به تفصیل، اعتقاد به آنها لازم است باید به اعتقاد اجمالی اکتفا نماید و در غیر این صورت عقیده ی دینی خود در هر امری از امور را بر کتاب و سنّت عرضه کند، تا نادانسته و ناخواسته در خطر گمراهی و بدعت قرار نگیرد.

دوم: نکته ای که از این فرمایش امام علیه السلام استفاده می شود مسئله ی ثبات بر عقیده و ایمان است که هر کسی در محافظت و ثبات بر آن باید کمال اهتمام را داشته باشد و از شر شیطان و نفس اماره همیشه بر حذر باشد؛ به خصوص در دوران غیبت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه که امتحانات بسیار شدید برای اهل ایمان پیش می آید به حدی که در حدیث معروف جابر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِبَعْتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ إِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ» (۱)

در این عصر، که افکار و آرای گمراه کننده بسیاری وجود دارد و دور تمحیص و تخلیص است، باید همیشه از خدا ثبات عقیده طلب نمود و به این دعا مداومت کرد:

«يا الله يا رحمان يا رحيم يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك»

و عقاید را همواره و مکرر در مکرر استحضار نمود و خدا با خواندن این دعا که از فخرالمحققین علیه الرحمه نقل شده است آن را نزد خدا ودیعه قرار داد:

«اللَّهُمَّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِنِّي قَدْ أَوْدَعْتُكَ يَقِينِي هَذَا وَ ثُبَاتَ دِينِي وَ أَنْتَ خَيْرُ مُشْتَوَدِعٍ وَ قَدْ أَمَرْتَنَا بِحِفْظِ الْوَدَائِعِ فَزِدَّهُ عَلَيَّ وَ قَدْ حُضِرَ مَوْتِي» (۲)

و بعضی فرموده اند این دعا را بعد از اقرار به عقاید حقه بخواند:

«يا الله يا رحمان يا رحيم اودعتك هذا الاقرار بك وبالنبي صلى الله عليه وآله وبالائمة عليهم السلام و أنت خير مستودع فزد علي في القبر عند مسأله»

ص: ۱۱۶

۱- کمال الدین، الباب الثالث و العشرون، ح ۳، ۲۵۳/۱ و کفایه الاثر، ۵۴.

۲- (۲) مفاتیح الجنان، ص ۸۶ و از جمله دعاها برای کمال ایمان و حفظ آن از ودایع، دعایی است که همچنین در مفاتیح از شیخ طوسی علیه الرحمه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بعد از هر نماز واجب خوانده شود کل دعا در مفاتیح در همین ص ۶۸ مذکور است.

اجمالاً- هیچ گوهر و هیچ سرمایه ای از گوهر عقیده به خدا، رسول و ائمه علیهم السلام نفیس تر و گران بهاتر نیست. اگر انسان دنیا و مافیها را از دست بدهد اما عقیده به خدا و رسول را داشته باشد باکی بر او نیست و اگر آن را نداشته باشد، هر چه داشته باشد، خسرالدنیا و الآخره است. به ملاحظه ی همین گرانبهایی این گوهر ثمین است که دزدان، عیاران و طزاران بسیار با شبکه ها و دام های فریبنده برای دستبرد به آن کمین کرده اند.

«عَصَيْمَنَا اللَّهُ تَعَالَى مِنْ فُسَادِ الْعَقِيدَةِ وَ رَزَقَنَا الْإِيمَانَ بِتَمَامِهِ وَ كَمَالِهِ وَ الثَّبَاتَ عَلَيْهِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»

سوم: در این بخش امام علیه السلام برای حضرت عبدالعظیم دعا می فرماید که خدا او را به قول ثابت در حیات دنیا و آخرت ثابت بدارد.

این دعا مأخوذ و اقتباسی از آیه ی کریمه ی ذیل می باشد:

(يَثْبُتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ (۲))

که از آن استفاده می شود خدا مؤمنین را به قول ثابت - که برحسب بعضی تفاسیر کلمه ی توحید است و در این کلام امام، ظاهراً مراد کل این اقوال ثابته است - در زندگی دنیا و در آخرت ثابت نگه می دارد.

و چنان که از کلمات بعضی استفاده می شود یکی از مصادیق یا مصداق

ص: ۱۱۷

۱- منازل الآخره، ص ۱۱۶.

۲- (۲) سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۷.

مهم ثابت داشتن مؤمنین بر قول ثابت هنگام احتضار و ظهور سكرات موت است كه حال بسیار خطرناكى است.

باید از خدا حسن عاقبت و مرگ با ایمان خالص، طلب نمود. البته مواظبت بر طاعات و عبادات، و ترك محرمات، مجالست با اخیار، مواظبت بر قرائت قرآن، تأمل در آیات آن و سایر اعمال نافعه همه برای مصون شدن ایمان در حال احتضار مؤثر است و خواتیم امور، به سوابق حسنه، كم و بیش ارتباط دارد. شخص سالك در طریق شرع باید مواظب همه ی جهات خود بوده و همیشه از سوء خاتمه پرهیزد و همواره دعاهایی را بخواند كه برای حسن عاقبت و نجات از عدول از عقاید است.

چنان كه مستحب است وابستگان میت شهادتین و عقاید حقّه را در این حال به او تلقین نمایند، به خصوص كلمه ی توحید را به او تلقین كنند كه فرمودند:

«لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (۱)

و سید در درّه می فرماید:

و لقن الشهادتین المحتضر

ص: ۱۱۸

و اما ثبات بر عقیده ی حق در آخرت و از جمله تفاسیری که از آن شده است بعضی ثبات بر آن در هنگام سؤال نکیرین است که وقتی از او سؤال

می کنند «من ربك مادینك و من نبیک و من امامك؟» می گوید: پروردگارم خدا است، دینم اسلام، پیغمبرم محمد صلی الله علیه و آله و امامانم علی، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و الحجه ابن الحسن علیهم السلام می باشند.

«اللهم ثبتنا علی دینک ما احییتنا و لقنا حجتنا عند موتنا و لا تکلنا الی انفسنا طرفه عین أبداً فی الدنیا و الآخره و احینا حیاه محمد و اهل بیته و امتنا مماتهم، و ارزقنا شفاعتهم، و احشرنا فی زمرةهم، و صلّ علیهم صلاه لایحصى عددها و اغفر لنا و لوالدینا و لمن کان له حق علینا و لجمیع المؤمنین و المؤمنات یا خیر الناظرین و یا ارحم الراحمین»

ص: ۱۱۹

١. قرآن كريم.
٢. امالي، شيخ صدوق، متوفى ٣١٨، مؤسسه البعثه قم ١٤١٧ هـ -.
٣. بحار الانوار، العلامة المجلسي م ١١١١، طبع دار احياء التراث العربي، بيروت ١٤٠٣.
٤. تهذيب الاحكام، شيخ طوسي، متوفى ٤٦٠، طبع خورشيد، طبعه الرابعه ١٣٦٥.
٥. ٣٨١٥. التوحيد، الشيخ الصدوق، متوفى ٣٨١، طبع ١٣٨٧ هـ -، جماعه المدرسين.
٦. ثواب الاعمال، الشيخ الصدوق، متوفى ٣٨١، طبع ١٣٦٨ هـ - ش، امير قم.
٧. جواهر السنيه، حر عاملي، متوفى ١١٠٤، طبع مكتبه المفيد، قم.
٨. الروضه البهيه في شرح اللمعه دمشقيه، الشهيد الثاني، متوفى ٩٦٥، بتحقيق السيد محمد كلانتر، ناشر دارالهادي للمطبوعات، قم ١٤٠٣.
٩. شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد، بتحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، طبع دار احياء التراث العربي، ١٣٨٥، بيروت.
١٠. الصحيفه السجديه، طبعه ١٤١١/٢٥ هـ - ق، مؤسسه الامام المهدي، و مؤسسه الانصاريان، قم.
١١. غرر الحكم، مجموعه كلمات قصار حضرت علي عليه السلام، مترجم انصاري، طبع سال ١٣٣٥ ش.
١٢. كامل الزيارات، شيخ الجليل جعفر بن محمد بن قولويه القمي، متوفى ٣٦٨، طبع الاولى ١٤١٧، مؤسسه النشر الاسلامي.
١٣. كشف الرموز، الفاضل الآبي، متوفى ٦٩٠، جماعه المدرسين، طبع اولي ١٤١٠ هـ -.

١٤. كفايه الاثر، الخزاز القمي الرازي، متوفى ٤٠٠ هـ -- انتشارات بيدار، طبع الخيام قم، ١٤٠١ هـ - .
١٥. كمال الدين و تمام النعمه، الشيخ الصدوق، متوفى ٣٨١، طبع محرم الحرام ١٤٠٥، مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين.
١٦. مستدرک الوسائل، محقق النورى الطبرسى، متوفى ١٣٢٠، طبعه الثانيه ١٤٠٨، مؤسسه آل البيت عليه السلام.
١٧. جامع الرواه اردبيلى.
١٨. مفاتيح الجنان.
١٩. منازل الآخره، شيخ عباس قمى، متوفى ١٣٥٩، مؤسسه النشر الاسلامى بجماعه المدرسين قم، طبع ١٤١٩.
٢٠. من لا يحضره الفقيه، محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، متوفى ٣٨١، طبع دارالكتب الاسلامى، طبع خامسه ١٣٩٠.
٢١. منيه المريد فى ادب المفيد و المستفيد، الشهيد الثانى، متوفى ٩٦٦، طبع مكتب الاعلام الاسلامى، الاول ١٤٠٩.
٢٢. نهج البلاغه.
٢٣. وسائل الشيعه، حرعاملى، متوفى ١١٠٤، طبع دار الحياء التراث العربى، بيروت.

آثار حضرت آیت الله العظمی صافی مدظلہ العالی در یک نگاه

--- نام کتاب --- زبان --- ترجمہ

قرآن و تفسیر

۱ --- تفسیر آیہ فطرت --- فارسی -----

۲ --- القرآن مصون عن التحریف --- عربی -----

۳ --- تفسیر آیہ التطہیر --- عربی -----

۴ --- تفسیر آیہ الانذار --- عربی -----

حدیث

۵ --- منتخب الاثر در ۳ جلد --- عربی --- اردو/انگلیسی

--- غیہ المنتظر --- عربی ---

۶ --- قبس من مناقب امیر المؤمنین (ع) (مئہ و عشر حدیث من کتب عامہ) --- عربی --- فارسی

--- پرتوی از فضائل امیر المؤمنین (ع) در حدیث ----- فارسی

۷ --- احادیث الائمہ الاثنی عشر، اسنادها و الفاظها --- عربی -----

۸ --- احادیث الفضائل --- عربی -----

فقہ

۹ --- توضیح المسائل --- فارسی -----

--- منتخب الاحکام --- فارسی -----

۱۰ --- احکام نوجوانان --- فارسی --- انگلیسی

۱۱ --- جامع الاحکام در ۲ جلد --- فارسی -----

۱۲ --- استفتائات قضایی --- فارسی -----

- ۱۴ --- مناسک حج --- فارسی --- عربی
- ۱۵ --- مناسک عمره مفرده --- فارسی --- عربی
- ۱۶ --- هزار سؤال پیرامون حج --- فارسی -----
- ۱۷ --- پاسخ کوتاه به ۳۰۰ پرسش در ۲ جلد --- فارسی --- آذری
- ۱۸ --- احکام خمس --- فارسی -----
- ۱۹ --- اعتبار قصد قربت در وقف --- فارسی -----
- ۲۰ --- رساله در احکام ثانویه --- فارسی -----
- ۲۱ --- فقه الحج در ۴ جلد --- عربی -----
- ۲۲ --- هدایه العباد در ۲ جلد --- عربی -----
- ۲۳ --- هدایه السائل --- عربی -----
- ۲۴ --- حواشی علی العروه الوثقی --- عربی -----
- ۲۵ --- القول الفاخر فی صلاه المسافر --- عربی -----
- ۲۶ --- فقه الخمس --- عربی -----
- ۲۷ --- أوقات الصلوه --- عربی -----
- ۲۸ --- التعزیر (احکامه و ملحقاته) --- عربی -----
- ۲۹ --- ضروره وجود الحکومه --- عربی --- فارسی
- ۳۰ --- رساله فی معاملات المستحدثه --- عربی -----
- ۳۱ --- التداعی فی مال من دون بینه و لاید --- عربی -----
- ۳۲ --- رساله فی المال المعین المشتبه ملکیته --- عربی -----
- ۳۳ --- حکم نکول المدعی علیه عن الیمین --- عربی -----

۳۴ --- ارث الزوجه --- عربى -----

۳۵ --- مع الشيخ جاد الحق فى ارث العصبه --- عربى -----

۳۶ --- حول ديات ظريف ابن ناصح --- عربى -----

۳۷ --- بحث حول الاستسقام بالازلام (مشروعيه الاستخاره) --- عربى -----

----- الرسائل الخمس --- عربى -----

۳۸ --- الشعائر الحسينيه --- عربى -----

----- آنچه هر مسلمان بايد بدانند ----- آذرى

ص: ۱۲۴

۳۹ --- بیان الاصول در ۳ جلد --- عربی ---

۴۰ --- رساله فی الشهره --- عربی ---

۴۱ --- رساله فی حکم الاقل و الاکثر فی الشبهه الحکمیة --- عربی ---

۴۲ --- رساله فی الشروط --- عربی ---

عقاید و کلام

۴۳ --- عرض دین --- فارسی ---

۴۴ --- به سوی آفریدگار --- فارسی ---

۴۵ --- الهیات در نهج البلاغه --- فارسی ---

۴۶ --- معارف دین در ۲ جلد --- فارسی ---

۴۷ --- پیرامون روز تاریخی غدیر --- فارسی ---

۴۸ --- ندای اسلام از اروپا --- فارسی ---

۴۹ --- نگرشی بر فلسفه و عرفان --- فارسی ---

۵۰ --- نیایش در عرفات --- فارسی ---

۵۱ --- سفرنامه حج --- فارسی ---

۵۲ --- شهید آگاه --- فارسی ---

۵۳ --- نوید امن و امان --- فارسی --- آذری

۵۴ --- پاسخ به ده پرسش --- فارسی ---

۵۵ --- اصالت مهدویت --- فارسی ---

۵۶ --- تجلی توحید در نظام امامت --- فارسی --- عربی

- ۵۷ --- نظام امامت و رهبری --- فارسی -----
- ۵۸ --- ولایت تکوینی و ولایت تشریحی --- فارسی -----
- ۵۹ --- پیرامون معرفت امام --- فارسی -----
- ۶۰ --- عقیده نجات بخش --- فارسی -----
- ۶۱ --- به سوی دولت کریمه --- فارسی -----
- ۶۲ --- باورداشت مهدویت --- فارسی --- عربی
- ۶۳ --- انتظار، عامل مقاومت و حرکت --- فارسی -----
- ۶۴ --- فروغ ولایت در دعای ندبه --- فارسی --- عربی
- ۶۵ --- معرفت حجت خدا --- فارسی -----
- ۶۶ --- وابستگی جهان به امام زمان --- فارسی -----
- ۶۷ --- توضیحات پیرامون کتاب عقیده مهدویت در تشیع امامیه --- فارسی --- انگلیسی

- ۶۸ --- پیام های مهدوی --- فارسی ---
- ۶۹ --- گفتمان مهدویت --- فارسی --- انگلیسی
- امامت و مهدویت --- فارسی ---
- ۷۰ --- گفتمان عاشورایی --- فارسی ---
- ۷۱ --- مقالات کلامی --- فارسی ---
- ۷۲ --- الی هدی کتاب الله --- عربی ---
- ۷۳ --- ایران تسمع فتجیب --- عربی ---
- ۷۴ --- رساله حول عصمه الانبياء و الائمة --- عربی ---
- ۷۵ --- تعليقات على رساله الجبر و القدر --- عربی ---
- لمحات فى الكتاب والحديث والمذهب --- عربی ---
- ۷۶ --- صوت الحق و دعوه الصدق --- عربی ---
- ۷۷ --- رد اكدوبه خطبه الامام على (ع) على الزهرا (س) --- عربی ---
- ۷۸ --- مع الخطيب فى خطوطه العريضه --- عربی --- اردو/فرانسه
- ۷۹ --- رساله فى البداء --- عربی ---
- ۸۰ --- جلاء البصر لمن يتولى الائمة الاثنى عشر --- عربی ---
- ۸۱ --- حديث افتراق المسلمين على ثلاث و سبعين فرقه --- عربی ---
- ۸۲ --- من لهذا العالم؟ --- عربی ---
- ۸۳ --- بين العلمين، الشيخ الصدوق الشيخ المفيد --- عربی --- فارسی
- داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید --- فارسی ---
- ۸۴ --- مقدمات مفصله على «مقتضب الاثر» و «مکیال المکارم» و «منتقى الجمان» --- عربی ---

٨٥ --- امان الامة من الضلال والاختلاف --- عربي -----

٨٦ --- البكاء على الامام الحسين (ع) --- عربي -----

٨٧ --- النقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالاخبار الدخيلة --- عربي -----

ص: ١٢٦

۸۸ --- ماه مبارک رمضان، عالی ترین مکتب تربیت و اخلاق --- فارسی -----

۸۹ --- راه اصلاح (امر به معروف و نهی از منکر) --- فارسی -----

۹۰ --- با جوانان --- فارسی -----

تاریخ

۹۱ --- سیرحوزه های علمی شیعه --- فارسی -----

۹۲ --- رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی) --- فارسی -----

سیره

۹۳ --- پرتوی از عظمت امام حسین (ع) --- فارسی -----

--- آینه ی جمال --- فارسی -----

--- از نگاه آفتاب --- فارسی -----

--- اشک و عبرت --- فارسی -----

تراجم

۹۴ --- زندگانی آیت الله آخوند ملامحمد جواد صافی --- فارسی -----

۹۵ --- زندگانی جابر بن حیان --- فارسی -----

۹۶ --- زندگانی بوداسف --- فارسی -----

شعر

۹۷ --- دیوان اشعار --- فارسی -----

۹۸ --- بزم حضور --- فارسی -----

۹۹ --- آفتاب مشرقین --- فارسی -----

۱۰۰ --- صحیفه المؤمن --- فارسی -----

۱۰۱ --- سبط المصطفی --- فارسی -----

۱۰۲ --- در آرزوی وصال --- فارسی -----

مقاله ها و خطابه ها

۱۰۳ --- حدیث بیداری (مجموعه پیام ها) --- فارسی -----

۱۰۴ --- شب پرگان و آفتاب --- فارسی -----

--- شب عاشورا --- فارسی -----

--- صبح عاشورا --- فارسی -----

۱۰۵ --- با عاشورایان --- فارسی -----

ص: ۱۲۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

